

در بیان حقایق و معانی کلام الهی و اخبار

صفحه ۲۰۶

کنند و انوار کلام
پیش از برای
در معانی است

کدام است که

از کلام الهی که در این کتاب است

در این

اینکه بعضی بر بعضی ظاهرند و میان ایشان حد و شرفی و اختلاف در معنی است و هر چه در حق تعالی گفت روح بر کبریا من سخن گفته و بعضی طبیعت خود تکلم کرد چنانچه را که نور امان علی بنی است من خالق علمم خود اختلاف قرار دادم من با خلقت ایشان و شبست من حیاتی در میان ایشان امری باز گشت همه بسوی تقدیر و تقدیر بر منست خلق را بقدر نیست خلق نکردم ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت و اطاعت کند و پروردگاری سولان من کند از ایشان و پروردگاری و انوارم و انوارم ام انس بجهنم را برای کسی که کافر شود من و معصیت کند مرا و سولان من نکند و پروردگاری و انوارم و انوارم ام نور او فرزندان نورانی آنکه احتیاجی بود تا باشد مرا بتو با ایشان و نور ایشان از خلق نکردم مگر برای آنکه بپایان نام شمارا که کدام یک بگورید بدوزند که بنیای این خلق کردم و نشان آخرت و زندگی و مردن طاعت و معصیت شبست در روز او چنین داده کردم در تقدیر و تقدیر بر خود و بعلم من که احاطه کرده است بجمع حوال ایشان مختلف که تا بندگ شود و بدینا و در نیکو عمر خاور و در نیکو طاعت و معصیت ایشان قرار دادم شرفی و سعادت مند بنیان و بنیان و کوه و بلند و خوشی و بد و روز و نانو نادان وصال از او پریشان و اطاعت کنند و معصیت کنند و صبح و بیا و کسی که در دهنی من گوید که هیچ در ندارد تا نظر کند صبح بر بنام احد کند بر آنکه او را عاقبت آدم نظر کند بیا بسوی صبح و مرا و عا که او را عاقبت هم و صبر کند بر بدای من او را ثواب هم بعطای من در خود و نظر کند مانند سولان بسوی پریشان و مرا احد گوید و نظر کند پریشان بیا لذار و مرا انبیا و از من سوال نماید و مؤمن بکافر نظر کند و مرا احد کند بر آنکه او را هدایت کرده ام پس از برای این امر بیا اشارت در خوش حالی و بد حالی و در عاقبتی با ایشان می خشم و در بدای که ایشان از امان مبتلا میگردانم و در نیکو ایشان عا که میگویم و در نیکو ایشان منع میگویم و منم خداوند پادشاهان و در نیکو که جوی که ایضا و افتد که تا بندگام و مرا هست که تغیر هم از اینها آنچه خواهم بسوی آنچه خواهم و مقدم کرد تا اینچه را اینرا اختتام و پس اندام آنچه پیش از اختتام در تقدیر خود و منم خداوندی که هر چه میتوانم کرد و کسی بیست که از کرده من سوال نماید و من از خلق خود سوال میکنم هر چه ایشان میکنند و اوی گوید که شرح بیان تاویل این احادیث مشکله محتاج بر یک کلامی است که مناسب این مقام نیست و در کتاب بحار الانوار پیاشداست معنی معتبر از حضرت عالم رضاعلی علیه السلام نقل کرده اند که گفت حضرت آدم لا اله الا الله محمد رسول الله بود که حق از بهشت در راه بود **فصل دوم** در بیان خبر اذن جناب مقدر از روی مشکله را از خلق آدم و امر کردن ایشان بجهت او و امتناع نمودن بلیس علیه السلام مستور در تغیر نام حسن عسکری علیه السلام مسطور است و در قول خود حق و اذ قال ربك اللهم انك تعلم اني اذ خلق از برای شما و وقتی بود که گفت پروردگار تو عیالتکه بودی در زمین با شیطان و جن فرزندان جان را از زمین برین کرده بودی و عبادت الهی در زمین آسان شد بود که اینی جاعل فی الارض خلقه بقه یعنی بستم که من کرد اینک ام در زمین خلیفه جانان من از برای خود بد از شما و شما از زمین بالا میبرید بر ایشان شدید و دشوار نمودن این امر زیرا که عبادت ایشان نزدیکتر بر شما بر شما بر ایشان دشوار بود قالوا اصل فیهما من یسئل فیهما و کیفک لایضا یعنی بستم که گفتند هر دو کار را با اقرار میدی و زمین کسی را که افشا کند در زمین بر تو خورشید پناه کردند جن فرزندان جان که ما ایشان را از زمین برین کردیم یعنی بستم که گفتند یعنی سوال نکرده زمین میگویم تو را و بیا میدانیم از نظر لائق تو نیست از صفات تقدیر الهی یعنی من تو را بیا که میگویم از آنها که تا فرمائی تو میگویند قال رب انک تعلم انی اذ خلق من بعد آدم و جواب ایشان فرمود که من میدانم آن مصلحتی که خواهد بود در اینها که بدید تا اقرار میدی آنچه شما نمیدانید بیا از زمین تا کسی هست که در میان کافر است و شما نمیدانید یعنی شیطان و علم آدم الاسماء کلها یعنی تعلیم کرد خدا بادم نامها را فرمود که یعنی تا کسی بفرمان خدا و نامها را در میان او و حسن حسین سائر همه ظاهرین صلوات الله علیهم همین را و نام مرتبه چندین بر کبریا بندگان شما ایشان را و از عا صبا شد شما ایشان را هم صمیم علی الامم که یعنی بر عرض کرد محمد علی و امیر ملائکه یعنی عرض کرد اشباح ایشان که نور چند بودند در عالم ارواح فقال بشوقی باسماء هؤلاء انکم صابرون یعنی خبر میدی مرا باینها اینها است اگر هستید راست گویند در این که همه شما بستم که گفتند و تقدیر کنند ابد و شما را در زمین گذاشتن اصل است از اینها که بعد از شما خواهد آمد یعنی چنانچه نمیدانید عیبتا من انکسور اگر در دنیا شماست پس من از او راست که ندانید عیبتا را که هنوز مخلوق نشدند چنانچه نمیدانید شما شخص چند را که می بینید ایشان را قالوا سبحانک لا یموتنا الامم اعلمنا انک انت التعلیم الیکم یعنی گفتند که تو را نیز به میگویم بیا که میدانیم از آنکه کار می گویم که مصلحتی در آن نداری نیست علمی ما را مگر آنچه تو تعلیم کرده ما را بدوستی که توفیق دانا هر چه می و حکمی که آنچه میگویم موافق حکمت مصلحت است فقال با آدم انهم با شما ایم یعنی پس خدا گفت ای آدم خبر ملائکه را بیا بفرمان و امم علیهم السلام قل انهم با شما ایم یعنی خبر داد ملائکه را باینها ایشان شناختند آنها را پس عیبتا و پیمان گفت بر ایشان که پیمان بیاوردند ایشان و تفصیل دهند ایشان را بر خود قال ام اقل کم انکم اعلم عیبتا السموات و الارض یعنی

تکلف

در بیان آداب و سنن و عادات و عیال و عیال

خانه میشوند که بعد از آن تا روز وقت معلوم دیگر انداخته میشوند و فرمود که روز وقت معلوم روز نیست که در آن روز وقت معلوم
 پس شیطان هم در میان آمدن اول و دوم و بعد از آن معتبر بگویند که از آن حضرت سوال کردند از ابتدای طوایف
 خانه کعبه فرمود که چون خواست که آدم را خلق کند گفت ملائکه که من در زمین خلیفه قرار میدهم پس در میان ملائکه گفتند که ای کعبه
 خلیفه مگر نانی که افتاد در زمین و خوشایند بر زمین چنانچه نامشان ایشان و نور عظمت الهی که پیشتر مشاهده میکردند بهم سپید داشتند
 که حق تعالی در خشم آمد است از آنجا ایشان بر کشتن پستی ملائکه که چهاره کنیم و چگونگی تو بر کنیم گفتند ما تو بزرگوار شایسته این مگر نیک
 بنده بر پدیده شریک نیست بودند تا حق تعالی تو را ایشان فرستاد و چنانچه از میان ایشان و نور الهی بر آید شد پس خدا خواست که این
 روش عبادت کنند و از این خانه کعبه زاد زمین خلق کرد و بر بندگان لازم کرد که در آن طواف کنند بابت المهور از آسمان خلق کرد که
 هر روز هفتاد هزار ملک داخل آن می شوند که دیگر بر بندگند تا روز قیامت و در حدیث معتبر بگویند که از حضرت امام صادق علیه السلام منقولست که
 چون سالگره حق تعالی زد کردند خلافت حضرت آدم را داشتند که دیگر اندیش نشان شدند و بنیاد بر زمین زدند و استغفار کردند پس حق تعالی
 خواست که بمثل این عبادت را از بندگی کنند پس خلق کرد در آسمان چهارم خانه بود بر این سر که او را صراط نامیدند و در آسمان اول خانه بود بر
 صراط که از آن آیت المهور نامیدند پس خانه کعبه در برابر بیت المهور ساخت پس امر کرد آدم عم را که طواف کنند در خانه کعبه پس نوبه او را قبول
 و این سنت جاری شد تا روز قیامت و بنده معتبر بگویند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که از پدرم پرسیدم که چه
 سبب طواف خانه کعبه است شوط مقرر شد است فرمود که در این چون حق تعالی ملائکه فرمود که من در زمین قرار میدهم ایشان را در کعبه
 بر خلاق گفتند که ای کعبه که از زمین کعبی که افتاد و خون بر زمین حق تعالی فرمود که من میدانم آنچه شما نمیدانید و ملائکه را بگویند
 قتالی از نور عظمت خود محبوب نمیکرد و ایندیش ایشان را بگویند که از بندان نور خود هفت هزار سال پس هفت هزار سال پناه بر زمین زدند
 پس هم کرد بر ایشان و توبه ایشان را قبول کرد و از برای ایشان قبول کرد پندار که در آسمان چهارم است پس از امر حج ما من اهل آسمان
 گردانید و خانه کعبه را در برابر بیت المهور قرار داد و در آنجا محل ایمنی اهل زمین گردانید پس باین سبب هفت شوط طواف بر بندگان
 واجب گردانید و بجای هر هزار سال طواف ملائکه یک شوط بر بنی آدم واجب شد **مترجم گوید** که مراد از نور خدا با انوار معرفت
 اوست یعنی منوع شدن از آن معانی که پیشتر ایشان فایض میشد با مراد انوار عظمت جلالت اوست که در عرض و شرف و جلال خیر است
 و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ملائکه ندانستند که بنی آدم در زمین نشا خواهند کرد و خون خواهند ریختند
 باطنه بودند چون که پیشتر نشا کردند در زمین و خوشایند شدند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که در آن
 قول حق تعالی و علم آدم الاسماء کلها چه چیز بود آدم فرمود که زمینها و کوهها و دریاها و اودارها این اشاره فرمود بسوی باطنی که در زمین
 حضرت افتاد بود و فرمود که این بساط تنهایی بود که قبل از او نبود و در حدیث معتبر بگویند که نامش اواب و کوهها و کوهها و کوهها
 و کوهها و بنده حس منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمودند از نفس حق تعالی که نجات پذیرد و چه فرمود که روح حق
 که خدا الهی است که بود و بر کعبه بود از این معانی بود او را بسوی خود تفضیل داد و از این وجه است که در آن روح حق
 و در حدیث معتبر بگویند که هر سید ملک آن زمین چگونگی تو فرمود که روح متحرکست مانند باد و برای آن روح حق کوبند که نامش
 روح مشنقت و روح مجانس است از برای این او را بنوعی نسبت داد زیرا که آن بر کعبه بر سائر اراضی چنانچه بر کعبه خانه از
 خانه او فرمود که خانه من و پیغمبران پیغمبران او فرمود و چنانچه در مثال پناه و پناه افروزه شده و ساخته شده و حادثات اندک مرتب
 کرده شده اند بر کعبه شده اند و در حدیث معتبر بگویند که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد از روح در این آیه قدرت
 و سید معتبر بگویند که از حضرت منقولست که از حضرت منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که در آن
 که در ملک آن که از روح را در او میدهند و هیچ چیز از قدرت خدا نمیکند زیرا که اینها همه از قدرت اوست چنانکه حق تعالی در
 بیان جای قرآن مجید فرموده است بها او را نوقی را که کنیم بملائکه که سجد کنند از برای آدم پس سجد کردند مگر ابلیس که کرد و تکبر نمود
 و بود از جمله کافران و در جای دیگر فرموده است که بختی که شما از انبیا و شما را خلق کردیم و صورت او را درست کردیم پس کتبیم بملائکه
 که سجد کنند از برای آدم پس سجد کردند مگر شیطان نبویان سجد کنند که آن خوشایند بود که چه مانع شد تو را از سجد کردن چون امر کردیم
 ترا گفت من غیر از او خلق کرده ام از آن خلق خدای عزوجل فرمود این روانها را از هشتاد و نه تن است که تکبر کردند
 اسماها در هشتاد و نه تن و بدستگاه تو را از آن و بدستگاه شیطان گفت مرا مهلت تا روزی که زندگیشان میشود و مردم فرمود

حوقل

هر چه در این کتاب است از حدیث معتبر است
 و در حدیث معتبر است که از حضرت امام صادق علیه السلام منقولست که

خلق

در بیان صفات و کمالات ملائکه حکیمانه و اهل بیت علیهم السلام

۴۰

که بدو سپید تو از مهلت یافتگان گفت که چون مرا از کراهان شمری با نامها بدو رحمت خود کردا میدوی و کین پیشین از برای فرودندان آدم بر سر راه راست تو تا کراه کرانم از ایشان پس بیایم پیش ایشان برای کراه کردن ایشان از پیش روی ایشان تا خدا فرمود که پیرن روز هشت مذمت کرد شد و در کینه شش ثابته هر که پیری تو کند جنم را از تو ایشان بر کنم و در جای دیگر فرمود است که تحقیق خلق کریم انسان را از کل خشک است از سخن متعجب شده و خلق کریم جان را از پیشتر از آنش موزند و یاد او را نوقت را که فرمود کار تو گفت بملائکه که می افروزم بشری را از کل خشک سخن متعجب شده پس چون از او راست سازم و بدم در آن روح خود را پس در او قیامت برای او بسجده کنندگان پس هیچ ملائکه بصیرت کردند همگی مگر ابلیس را نمود از آنکه بود باشد با سجده کنندگان حق متعلق فرمود که ای ابلیس چیست ترا که نیت با سجده کنندگان گفت نبودم من که سجده کنم برای شیئی که خلق کرد از کل و از کل سخن کند بد فرمود که پس سخن از هشت پس بدست که تویی زنده و شدت ملائکه و لعنت عالمان و برخواست لعنت تار و زقیامت ترا گفت پروردگار این مهلت تار و زقیامت فرمود که از مهلت یافتگان تار و زوقت معلوم گفت پروردگار ای که کردی تو سوگند بخورم که زینت دهم کتاها را در نظر ایشان در زمین و البته کراه که ایشان را همگی مگر بندگان من نیست تو را بر ایشان که خالص کردا بنده شدانند فرمود که این راه است بسوی من یا برمنت که از برای مردم ظاهر کرد نام بدست که بندگان من نیست تو را بر ایشان که خالص کردا بنده شدانند فرمود که این راه است بسوی من یا برمنت فرمود که پیاد او را نوقت را که گفته بملائکه سجده کنندم را پس سجده کردند مگر ابلیس که گفت با سجده کنم برای کسی که از خاک گفت این آدم را که کراهی داشتی و نیامتی دادی بر من اگر تا خبر نمائی اجل مرا تا روز قیامت البته کراه که نام فرزندان او را مگر اندک خدا فرمود که پس هر که پیری تو کند از ایشان پس بدست که جنم جزای شماست جزایم و از فرود کامل شده پس هر چه بقدر فرمود که حرکت تراورده کردی توانی از ایشان بصیانت خود و روح کن بر ایشان سواران و پیادگان لشکر خود را و شریک شوی با ایشان در ممالک او فرزندان ایشان و وقت ایشان را و عهد بنده ایشان را و ایشان را که از روی فریب بدست که بندگان من نیست تو را بر ایشان سلطنتی در بر است پروردگار تو و کل نگاه دارنده از کراه و در جای دیگر فرمود است که گفتیم بملائکه که سجده کنندم را پس سجده کردند مگر ابلیس بود و از جنم فرستاده شد و پیرن رفت از امر پروردگار خود و در جای دیگر فرمود است که گفت پروردگار تو بملائکه که من افروزمند ام پیشتر از خاندان پس چون او را در ستا و از روح خود بدست که من هم به قیامت برای او سجده کنندگان پس سجده کردند کل ملائکه همگی مگر ابلیس که نکر کرد و بود از کافران خلف فرمود که ای ابلیس چه چیز مانع شد تو را از اینکه سجده کنی برای آن کسی که او را خلق کرده ام بدو دست قدرت و رحمت خود پانته کردی یا بلند مرتبه بودی از آنکه تو را از سجده کنی گفت من بهتر از او خلق کرده ام از آنکه تو را از خاک فرمود که پیرن روز هشت که تو را بچشم پروردگار شکستاشد و بدست که برخواست لعنت من تار و زجرا گفت پروردگار این مهلت تار و زوقی که مردم از قبرها بشو می شوند فرمود که تو از محلت داد کلین تار و زوقت معلوم گفت حضرت تو سوگند بخورم که کراه که ایشان مرا مگر بندگان تو از ایشان که خالص کردا بنده شدانند فرمودم پروردگار حق و حق میگویم البته جنم را از تو از همگی پیری تو کند از ایشان هم نیست و همه ظاهر لفظا بات بنا بر اباحتمالات و اکنون از ادبنا هم احادیث را تا تفاسیر اهل بیت علیهم السلام را بر ظاهر کرده در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه که راست که منافقان بخند مت سول خدا عرض کردند که افضل است با ملائکه مقربان فرمود که شرف نیافتند ملائکه خدا مگر بدستی ایشان محله و صلوات الله و قبول کردند ولایت ایشان پس بعد از آن بدست که هیچ کس عیبا علی علیهم السلام نیست که اول خود را از قدرات عشر و غل و کینه جفا ست کاهان پاک کرد باشد مگر او پاک تر و بنکوتر است زیرا که او را فرمود خدا ملائکه را بجهت که از برای آدم مگر از برای او بجهت نفسها خود قرار داده بودند که خلقی بعد از او بنامها خواهد آمد هرگاه ملائکه را از زمین پیرن کنند مگر آنکه ملائکه در بدن و فضل از ایشان بهتر خواهند بود و بعد از آن و ذوات خواهند بود پس خدا خواست که با ایشان شناساند که خطا کرده اند در کاهان و اعتقاد آنها خود پس خلق کرد آدم را و تعلیم نمود با او همه نامها را پس عرض کرد ایشان را ملائکه پس عاجز شدند از شناختن آنها پس فرمود آدم را که خبر ده با ایشان از نامها و شناسانیدن با ایشان فضیلت آدم در علم بر ایشان پس پیرن آوردان پشت آدم مذربت او را که از جمله آنها بودند پیرن و در سوزان و بر کوه پهلکان از بندگان خدا و پیرن هم محصلی از تعلیم الهی بود پس از جمله این نیکان از امامت حضرت شناسانیدن با ایشان که ایشان افضلند از ملائکه هر که محصل شود از پیرن از ایشان از کم کرد به اسلک تکالیف شاقه و بر خود گذارد مشقت متعجب شدن حیوان شبانین را و مجاهد نمودن نفس اماره و محصل شدن از کینه کینه عیال و سعی نمودن در طلب جلال و عناو شدت و محظوظها و ترسها از دشمنان از در دامن راه و پیرن

و ازین سخن ایشان
و از جانب علی ایشان
و از جانب از ایشان
و از باب اکثر ایشان
شکر کنندگان سخن ایشان

و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس

پر کنم

علی هم
و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس
و چون از آنکه ابلیس

تبار

کتاب فیض کمالی در بیان فضیلت ائمه و اهل بیت علیهم السلام

خواهشها

مشغول

مفاتیح کرامت

در بیان فضیلت

شرفها

بندگان

مبارک

خان

خود

فهرست و سببها که ایشان را عارض میشود در راه محبت و تنگناها و کوهها و تپهها از برای قوت جلال خود از پاکیزه حلال و حلال توکل است
 ایشان را بندگان ثومین تعالی بلاها شوند و خلاصی با بندگانی و عمارت میکنند با شیاطین و دیگر بندگان ایشان را و بخواهند
 با نفس خود بدفع کردن آنها از خود و غالب میشوند بر ایشان از اضر خلد و ایشان ترکیب کرده است از شهوت جماعت و محبت
 پوشیدن و خوردن و عزت و در پاست و غیره و جلال و کبر و منزلت شدن شدت و بلا از ابلهس تعالی و اعوان او و موسی که در
 خاطر ایشان میکنند و خیالات بد که در دل ایشان می افتند و کراهت کردن ایشان و صبر کردن بر شدن طعن از دشمنان خدا و شنیدن
 سازها و سب و ستان خدا و ان شده تا که ایشان هر سید در سفرها برای طلب و ذمی ایشان و کرمین از دشمنان ایشان
 و طلب ضایع که ایشان را ضرر میشود که از مخالفان بن طلبی پند چرخ افروزی که ای ملائکه من شما را از اینها برکنار بدن شهرت حاجی
 شما را از جای بدی آورد نه خواهش خوردن شمارا بر امری مبدار و در غیرین شندان بن و درینا بر دل شما تصرف میکنند و نه شیطان
 در ملکوت آسمان زمین میگرد و در بگراه کردن ملائکه که من ایشان را عصمت خود را شیاطین حفظ کرده ام ای ملائکه من هر که طاعت
 کند ایشان و درین خود را سالم دارد از افتاد و بگراه کردن راه محبت معتدل است چیزی چند را که شما معتدل ایشانند ابد و کسب
 کرد است از قریبها بشو من از آنچه شما کسب کرده اید پس چون حق تعالی شما را سزا بدهد ملائکه خود فضیلت بندگان است محمد صلی الله علیه و آله
 و شهیدان او زمین علیها السلام حلیها او و معتدل شدن ایشان در راه محبت پروردگار خود آنچه ملائکه معتدل میشوند امتیاز داد بندگان کار
 و برهنگانان در بیت آدم را بفضیلت بر ملائکه پس با هر سبب که ملائکه را که بجهت کند آدم را چون مشقت برانوار این خدایتی
 که بهتر رخا و قامت نبود بجهت ایشان از برای آدم بلکه آدم قبل ایشان بود و از برای خدا سپید میگردند و امر حق تعالی که بجانب او
 آوردند و بجهت برای تعظیم و تعظیم او و سزاوار نیست احدی را که بجهت کند برای احدی غیر از خدا که ان خضوع که نزد خدا میکنند نزد غیر
 او بکنند و او را تعظیم کنند چون کردن مانند تعظیمی که خدا را میکنند اگر کسی امر میگردند که از برای غیر خدا میکنند که هر آنکه میگرد
 ضعیفها و جاهلا شیطانها و سایر مکلفان از متابعت آنها که بجهت برای علی که در تحصیل علوم صحیحی سول خدا صلی الله علیه و آله سعی کرده اند
 و خاص که در اینند و در وقت بهتر خلق خدا بندگان سول خدا صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین علیهم السلام است عقل مکار و بلاها میشوند
 در صریح کردن باظهار حقوق خدا و انکار نکنند از حقوق ایشان ظاهر شود و باز در تقسیم جزو سبط است که امام علیهم السلام
 فرمود که چون امتحان کرد شما امام حسین علیهم السلام آنها که با انصاف بودند بان لشکر شقاوت فرمود که او را شهید کردند و سر مبارک او را با خود
 برداشتند در آنوقت فرمود که بشکر خود که شمارا احلال کردم از نعمت خود پس مطوق شوید بخوشان و قیلهایا و دشمنان خود و با اهل بیت خود
 فرمود که حلال کردم بر شما مفارقت خود که شما طاقت متفاوت بن جماعت ندارید بزرگانها اضاعتها اند و قوت و همت ایشان زیاد
 از شماست و من مقصود ایشانم و با دیگر کارندان مرا با ایشان و اگر از یکدیگر حق تعالی مرا با خود خواهد کرد و مرا از نظر بند خود
 خالی نخواهد گذاشت مثل عادت خدای که تنگنایین ما از پیش او و صهای لشکر انصاف مفارقت کردند و خوشان نزد ایشان حضرت
 ابا کردند و گفتند ما از تو جدا نمیشویم ما را با ندر می آورد آنچه تو طلبانده می آورد و ما هم سید می شویم سید و اقربا حوال با آنچه
 اقلین الهی انت که در خدمت تو باشی حضرت سیدالشهدا فرمود که اگر جان خود را گذاشتی بدین امر چه جان خود را گذاشتی پس بدین
 که حق تعالی محض کرد و این است مرا با آنها که گذاشته اند از اهل من که آخر ایشانم برتبه چند که سهل شده است بر من با مر و جود آنها عقل شن
 مکر و همت و لیکن شما را نیز هم از گرامهای خدمت بدینند که دنیا شیری تلخ من مانند امری چند است که کسوف و خواب ببندید
 در آخرت سبب سید کسوست که در آخرت بطلب سبب بخت کسی است که در آخرت شقی و محروم گردد و میخواهد جز در هم شای
 با اول امرها و شما بگروه شیطان و ستمنا تا انسان شود بر شما عقل شدن آنچه بر خود قرار داده ایند گفتند بلایین در سواقه فرمود که بعد
 بدرستی که حق تعالی حضرت آدم را خلق کرد و او را دوست ساخت و نام هر چیز را با او موخت فرمود که ایشان را بر ملائکه و کرد ایند عمل
 و علی فاطمه و حسن حسین علیهم السلام را نیز شمع در پشت آدم و نور ایشان در پیشانی سید جبرئیل و جبرئیل و کرمی و عرش
 پس امر که خدا ملائکه را که بجهت کند آدم را برای تعظیم و فضیلت داد است با اینکه کرد ایند است و از طرف این اشباح که نورشان
 هیچ افق گرفتارست پس یکی بجهت کردند مکر ای پس که با نواز ایند که تواضع کند از برای جلال عظمت خدا و اینکه تواضع کند برای نور
 اهل بیت خال آنکه تواضع کردند از برای نور جمیع ملائکه که بجهت نور و در کرمی سبب باو تکبیرش را کافران حضرت علیهم السلام
 علیها و فرمود که جز با دم از پدرش سول خدا صلی الله علیه و آله بیایدگان خدا بدستیک حضرت آدم چون بد که نور عظیمی از پشت

و تصف کنندگان از برای حق

کتاب التباين في سيرة النبي صلى الله عليه وآله وسلم

ص ۳۱
عشتم

او مطلع است در وقتی که حق تعالی اشباح مانا از بالای عرش به پشت آنحضرت منقل ساخت که نور زامبدید و اشباح را عندید
گفت پروردگارا این نورها چیست خدای فرمود که این نورها شیخ خدای است که نقل کرده ام ایشان از حضرت جبرئیل است تو این
سبب کردی ملائکه را که نورها را بر او نازل کردی و نورها را بر او نازل کردی و نورها را بر او نازل کردی و نورها را بر او نازل کردی
نور که نظر کن بالای عرش چون نظر کردی نورها را از پشت آدم بر بالای عرش تا بعد منطبع شد عرش و نورها را بر او نازل کردی
روی آدمی را آنکه منطبع میشود پس چون آدم اشباح مانا را در عرش بدید پس سبب که حضرت اشباح پروردگار فرمود که ای آدم
این شیخها بهترین مخلوقاتند از بعد منطبع شد آدم این عهد است من عهد محمد بود هرگز آنکه اشتقاق کردم برای او ناطق نامها خود این
علی است منم علی عظیم اشتقاق کردم برای او نامی از نامهای خود و این فاطمه است منم فاطمه و از نور بدید و رنگ آسمان و زمین طه
جدانگند در سفینان منستان رحمت در روز قیامت و فاطمه قطع کنند دو مشام منستان از هر چه موجب عیب بدگوشی است پس
برای او نامی از نامهای خود اشتقاق کردم و این حسن است پس حسن منم حسن مجمل از برای نامهای ایشان نامها از نام خود اشتقاق کردم
اینها بر کن بدکان خلایق منند که ای تر بنده کان منند با ایشان قبول طاعت بکنم و با ایشان ثواب بدهم با ایشان می بخشم با ایشان
عقاب بکنم پس با ایشان توسل شویم من ای آدم و اگر تو را کتاهای عارض شود ایشان شفیع گردانند در نگاه من که من قسم خورد
بر خود قسم خفگی چه امید داری با ایشان تا امید نکرده ام و هیچ سببی که در شفاعت ایشان شوال کند و نکند پس این جهت است که خطا
از صنادید شد خدا را تو رسول ایشان خواند تا تو به اش قبول شد و بدید معتبر بود منی بن جبرئیل منقولست که در آن روز
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله سوال کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بزرگوارترین معجزات پیکر کس گفت اینک
حضرت آدم را حق تعالی امر کرد ملائکه را که او را میباید کتاهای ایشان بکنند پس حضرت فرمود که با چنین است و لیکن معجزات ایشان
طاعت خود که بر سینه باشند آدم را بغیر از خلایق لیکن اعتراف بود برای آدم بفضیلت او و رحمتی بود از برای خدا و که بعد صلوات
علیه السلام است این افضل است از این بدست که حق تعالی صلوات فرستاد بر او در جبریت خود و ملائکه همگی بر او صلوات فرستادند
و امر کرد جمعی از او صلوات فرستاد پس این فضیلت داد است چنانکه فضل است از این بدست که حق تعالی صلوات فرستاد بر او
جبریت خود و ملائکه همگی بر او صلوات فرستادند و امر کرد مؤمنان را که بر او صلوات فرستند پس این فضیلت داده از آنحضرت آدم عطا
کرده و بدید معتبر پیکر از حضرت امام خضاعیه السلام از بدندان بزرگوارش از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بدست که حق تعالی فضیلت داد است پس ضریف مرسل خود را بر ملائکه مقربین فضیلت داد است فرمود
و مرسلان فضیلت داد است تا بعد از من با علی و امامان از ذریت خود پس فرمود سبب که حق تعالی خلق کرد آدم را اینها را
سپرد و پشت او را کرد ملائکه را بجهل او از برای تعظیم اگر آدم ماو میباید کرد ایشان بر او خدای عیوبت بیند که بود برای آدم که ای
فاشتر و طاعت بود برای اینکه ما در صلب بودیم پس چگونه بهتر از ملائکه نباشیم حال اینکه هر ملائکه بعد از آدم را
مترجم گوید که اجماع جمیع مسلمان است که بعد ملائکه علیهم السلام را بعد عبادت و پرستند بنویسند پس بعد از برای غیر خدا کردن
گفوش گشت در حقیقت این عهد سه قولست اول اینکه بر عهد برای خدا بود و آدم قبل بود چنانچه مردم رو بکعبه میکنند و خدا را
بجهت میکنند و حدیث اول دلالت بر این کردی و ملائکه را ملائکه ناطق و خضوع و طاعتت میباید و عاف و اگر چه بعضی بجهت
گفت محتمل است تا منظور از این است بلکه صریح بعضی ناطق بر خلاف این میبندد پس آنکه بعد حق تعالی برای تعظیم نکرد آدم علیه السلام
و نه الحقیقه عبادت خدا بود و چون بلامر او واقع شد و ظاهر اکثر اخبار این است پس ظاهر شده که معجزه از برای غیر خدا قصد عبادت
که است و قصد تعظیم بر خداست و حق تعالی است که بعد از آنکه در این امت حرام شد باشد
و احادیث بسیار برای این عهد مرطوبی غیر خدا را در حدیث معتبر منقولست که از آنحضرت مشاق علی علیه السلام سوال کرد
که ای اصلا حیت دارد عهد کردن از برای غیر خدا فرمود که نه پس بدید که چگونه خدا امر کرد ملائکه را بعد از آدم علیه السلام فرمود که هر که
با خدا عهد کند عهد از برای خدا کرده است پس عهدشان از برای خدا بود چون بلامر او بود پس سوال نمود از ابلیس خدای فرمود
که ای بلین عهد بود که خدا را خلق کرد که عهد با او بکنی او یکند و وقتی که او را می از بدید بدادنت که بدست و حیت
و عاقبتش چه خواهد بود پس بپوست عیبات میکرد خدا را با ملائکه تا آنکه او را امتحان کرد بعد آدم پس امتناع نمود از عهد کردن
حسد و شقاوت که بر او غالب شد بود پس او را لعنت کرد و از صفوی ملائکه بر نکرده و فرستاد او را بر روی زمین رانده شد پس

اینکه هر که با خدا عهد کند عهد از برای خدا کرده است پس عهدشان از برای خدا بود چون بلامر او بود پس سوال نمود از ابلیس خدای فرمود که ای بلین عهد بود که خدا را خلق کرد که عهد با او بکنی او یکند و وقتی که او را می از بدید بدادنت که بدست و حیت و عاقبتش چه خواهد بود پس بپوست عیبات میکرد خدا را با ملائکه تا آنکه او را امتحان کرد بعد آدم پس امتناع نمود از عهد کردن حسد و شقاوت که بر او غالب شد بود پس او را لعنت کرد و از صفوی ملائکه بر نکرده و فرستاد او را بر روی زمین رانده شد پس

ص ۳۲

در بیان احوال حضرت خلد بن ابراهیم

(۳۲)

در شهر آمد و فرزندانش با سبب و اساطیری نیست بر فرزند آن دم مکر و سوسه کردن و خردن اندیشانشان بنیاد و میان حرم
 اعراب بر روی کار می خداداشت بسند معتبر دیگر منقولست که یوسف بن حضرت یحیی علیه السلام که در ایام اعراب و ایشان
 خود را از زمین گذاشت فرمود که بی تو کبری بود از حساب خلدی قتالی آدم عزرا و در حدیث معتبر دیگر منقولست که حضرت امام علی
 علیه السلام فرمود که یوسف ملا نکه آدم را بر این ایام نیویولکه فرزند را بخدا بود معجز بود از ایشان نسبت بآدم و بسند صحیح از حضرت
 عقیق منقولست که چون حق تعالی امر کرد شیطان را بایشان آدم گفت برود کار او تو سوگند که اگر مرا معافا در ایام آنجا آدم تو را
 عیبانی بکنم که هیچکس مثل از عیانت نکرد باشد حق تعالی فرمود که من میخواهم که اطاعت کرده شوم از نجات که خود میخواهم و در حدیث معتبر
 دیگر فرمود که چون حق تعالی امر کرد ملا نکه را که بید کند حضرت آدم را و ایلین طاهر از حسد و اگر در دل او پنهان بود و یا کار او از زمین کردن
 نفاق عتاب که در او را که هر چند مانع شد تو را از زمین کردن گفت من از او بهتر سرا از آن خلق کرد و او را از آنکه فرمود که اول کسی که
 کرد شیطان بود و تکبر کرد و تکبر اول عصمتی بود که خدا را بان معصیت کردند پس ایلین گفت پروردگارا مرا معاف دار از سجود آدم تو
 تو را عیبانی بکنم که ملک مقرب بهیچ سلسله ترا نکرده باشد خدا فرمود که مرا احتیاج نیست بعبادت تو میخواهم که عبادت کنند مرا از جبهه من
 میخواهم نه از جهت تو میخواهم پس ایام توان معجز کردن پس تحقیق فرمود که چهره و در از بهشت که تو رجوع برست لعنت من تا و در
 ایلین گفت پروردگارا مرا معاف مگردان و تو پروردگار عادلی که چون عیبی کنی من را باطل شد فرمود که تو لیکن سوال کن از من از امر دنیا
 آنچه خواهی برای ثواب عمل خود تا عطا کنم تو پس اول چیزی که سوال کرد این بود که زن نه بماند تا روز جزا پس حق تعالی فرمود که عطا کردم
 و گفت مرا سلطان دان گفت چنان که نیاز کشور در روز جزا فرزند آن دم مانند خون فرمود که مردم گفت بفرزند آن برای ایشان
 هم رسد مگر در فرزند آن برای من هم رسد و این نشان از اینم و ایشان مران بپند و بپند که خواهم برایشان معصوم توانم شد
 که آدم هر را تو گفت پروردگارا زن با ده عطا کن بن فرمود که سینه های ایشان را او طرد منزل تو و در بیت سوگند ایشانم گفت پروردگار
 بس است مراد از وقت شیطان گفت عجزت تو سوگند که هر که گمراه کردیم مگر نباید کما خاص تو را و از پیش رو و از پشت سر از جانب
 راست از جانب چپ ایشان را هم و نه بینی اگر ایشان را شکر کنند کما بیواتت بگو فرمود که از پیش رو و از پشت که بشک می اندازد و امر
 اخوت و صیگو بد ایشان که بختی روزی و شوری نسبت از پشت سر است که قبل از دنیا می آمد و امر بکنند ایشان را جمع کردن
 اموال نهوی میکنند این که صلح کنند با حق خدا را بد همدان تا تقیر فرزند آن خود بد همدان و بپند ایشان را بر پیشانی از دست
 راست است که از راه دین امید که اگر برود بر باطل باشند ایشان را از نیت اگر برسد است باشند ایشان را از ان پیرون میکنند آن است
 چنانکه است که از جهت لذت ناز شوهاوری اید و بسند حسن از آنحضرت منقولست که حضرت امیرالمؤمنین از آن حضرت آدم
 گفت که شیطان را بر فرزند آن من سطر کردی و او را جای که می مانند خون در دهان او داد با آنچه او می گوید عطا میکنی بن فرزند آن
 فرمود که بدم تو و فرزند آن که گناه را یکی نبویند حسنه داده برابر نبویند گفت پروردگار از باوه کن فرمود که تو را ایشان را اول صیگو
 تا جان بخلق او برسد گفت پروردگار از باوه کن فرمود که ای امیرالمؤمنین که ایشان را او بر او میگویم که گفت غلای تو شوم
 ایلین چه میستوجب شد که حق تعالی انهار باو عطا کرد فرمود که بد و در کتفان که در آسمان که هزار سال جزای آن ثواب بود که باو داد
 و در حدیث دیگر فرمود که حضرت آدم که مناجات کرد که پروردگار اسطرا که در میان شیطان از طواری که در آینه ای او را در من مانند جگر
 شد خون پس این برای من چیزی قرار فرمود که ای آدم از برای تو این قرار دادم که هر که از فرزند آن تو قصد کما بکند بر او نسیب
 و اگر بکند بک کما نبویند هر که قصد کند اگر نکند بک ثواب از برای او نبویند و اگر بکند ثواب از برای او نبویند گفت پروردگار
 بن عطا کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که از ایشان بکند پس استغنا کند از آیینم کتف پروردگار از باوه که فرمود
 که در تو بر برای ایشان شود تا جان بخلق ایشان برسد فرمود که بس است مراد بد آنکه خلافت همان علمای امامی و عصایی علیهم السلام
 بود پان و مشهور و متمکنا از مشرفان خلافت علمای است که از ملا نکه نبوی بلکه از جن نبوی نادری از علمای امامی و عصایی علیهم السلام
 قابلند که از ملا نکه بود و حق است که از ملا نکه نبود بلکه چون مخلوط بود با ملا نکه و ظاهر با ایشان بود خطای که متوجه است که پرورد
 متوجه و میباید چندین مرتبه در حدیث صحیح منقولست که هر که از حضرت عقیق علیه السلام بپسند که ایلین ملا نکه بود یا از جن فرمود که ملا نکه
 کما بکند که از ایشان است خدا می دانست که از ایشان نیست هیچ از امور آسمان باو نبوی و او را که امتی نبوی جعل گفت که فرمود
 طهارت و آنچه بشنید بودم با و نقل کردم پس انکار کرد و گفت چگونه از ملا نکه نباشد حال آنکه خدا بداند که گفت که بپسند که از او

در بیان احوال حضرت خلد بن ابراهیم

بر فرزند آن دم فرمود که اسطرا آدم

در بیان احوال حضرت خلد بن ابراهیم

(۳۳)

در بیان نور و ابله پس از ابله و ابله

از ملائکه نباشد معصیت خدا نکرده و خواهد بود پس طهارت از بندگی است آمدن بر سید که در حق است هر چه طهارت با او بود و مؤمنان با او افتادند
 فرمود که بی منافع در خلقند و کما هم از هر کس ظاهر اقرار با ایمان میکرد و در حدیث معتبره منقولست که ابو سعید خدری از حضرت
 رسول الله علیه السلام پرسید از تعجب خلق خدا که ابله فرمود است که تمام کت را این یعنی ایا نگردد این سجد کردن آدم با از عالم بود
 گفت که مستند نه آنکه بلند تر اندازند بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که منم و علی و فاطمه و حسین و محمد و آل محمد و عیسی و یحیی و یونس و خاندان
 تسبیح میکردیم و ملائکه به تسبیح ما احتیاج میکنند پس از آنکه حق تعالی آدم را خلق کند بدو هزار سال بی چون و چرا از آدم پدید آید
 ملائکه را که او را سجده کنند و صارا امر نکند پس ملائکه هر یک سجده کردند مگر شیطان پس حق تعالی فرمود که تکبر کردی از بلند مرتبه کان
 بودی یعنی این بیگ کسی که نام ایشان بر سر او قعرش نوشته شده است در حدیث دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که چون
 ابله پس از سجده ای که در روزانده شد از آسمان حق تعالی فرمود ای آدم روی بریز در کوه ملائکه و بگو سلام علیکم و رحمة الله وبرکاته پس آدم
 رفت و بر ایشان سلام کرد گفتند و علیها السلام و در حدیث دیگر آمده است که چون برکت بر روی پروردگار خود فرمود که این بخت تو است
 و بخت ذریه تو تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود قیاس کرد نفس
 خود را با آدم گفت مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک خلق کردی اگر قیاس میکرد که از جوهر محرم اگر روح آدم هم از آن مخلوق شد تو باش
 هر آینه نور و شبنم از پیش از آتش بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود و وقتی که گفت
 خلقتی من نایب و خلقته من طین پس قیاس کرد میان آتش و گل و اگر قیاس میکرد نور بت آدم علیه السلام را بنور بت ایشان میدانست فضیلتها
 در نور و صفات او آدم را نسبت بنور آتش مستحکم بود که ابله پس در این قیاس انواع خطاها کرد اول آنکه منشأ تفصیل
 شرافت اصل قرار داد این معلوم نیست که فی کل آنکه اصل جسد را معیار شرافت قرار داد و حال آنکه مدار فضایل و کمالات بر و
 روح مقدس آدم هم با نور معرفت و علم و محبت و سایر کمالات است و بوده زیرا که نور چیزی را میگویند که منشأ ظهور اشیا باشد لهذا
 جناب مقدس سبحان و کرم میگوید وجود ظهور اشیا است از انوار انوار میگویند و علم چون باعث ظهور اشیا بر نفس میگوید زیرا
 نور میگویند و همچنین سایر کمالات چون سبب امتیاز و ظهور اندکی میگردند که با آنها متصفست مبداء و هاجر میگردند و نایب انوار
 میگویند و نور آتش نور است از همه حیثیات تو ناقص تر و انفعال تر و موقوف تر بر نفس بود و چون مبنای بودن احساس کنند از اجزای
 که با آنها متصفست می باشد شوقان نور بخشند بر روی مظهری خالص و مشو از آن بیرون خاک شریعی مانند پس در این احادیث شریفه اشارت
 جهت امتیاز آدم بر نور نار شده است که آتش را شرافت خاک دانست این نیز خطاب بود زیرا که جمیع کمالات جنات و جانها بر این
 میگردد و هر چند شکستگی و عجز در مواد ممکنه بیشتر قابلیت افاضه جنات بیشتر است چون آتش یا نایب نور می گویند که بان عطاشد کس
 و بلند پروازی سوختن و کداختن از آن از آن بودی و خاکتر منبت نشانند و در هر سوختگی که بان سوختن در مطرد از دل
 و ابد گردانند و خاندان چون در مقام شکستگی و خاکساری بر آمد و با مال هر نیک بد کردید حق تعالی او را محل رحمتی صورت
 و معنوی گردانند هر کل لاله و کاهی را از نور و پایداری هر خانه و طعام و کاهی که در آن لذت و منفعت بود از آن بوجود آورد
 پس او را منشاء ماده خلقت انسان که اشرف مکنون است گردانند و او را بقل نور از روح آسمانی و قلب حله مزین گردانند و خاک
 زمین را بر سرش برین بالا برد و محرم اسرار الهی و جلیس محفل مع الله گردانند و سلطان ممالک بود و مؤمنان داشت کلید خراب را علوا
 سموات و ارضین را در کف او نهاد پس آتش شکستگی خاک بر سر شد و خاک بر روی ملائکه را اجبور هر شد در این مقام سخن بسیار است
 و مجال تنگ بجهنم اکتفا فرود روح بنقل و احادیث معتبره و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که اول بقعه که
 خدا بر روی این عبادت کردند پشت کوفه بود که نجف اشرف باشد چون خدا امر کرد ملائکه را که آدم را بسجده کنند در اینجا
 سجده کردند و در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اول کسری که سجده کردند وقتی بود که خدا آدم را خلق کرد
 شیطان کافر شد که امر خدا را آورد کرد و اول حسد بکردار زمین بود نه حسد قابیل و نوح یا بیل و اول حرص بکار بود نه حرص آدم
 بود که با نور و شرفها پشت از شجره منته تناول کرد پس حرص او را از جهشت پیرون کرد و بسند معتبره دیگر منقولست که شیطان از
 خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت حق تعالی او را مهلت داد تا روز قیامت معلوم دانند روز قیامت که حضرت رسول ص
 زیح خواص گردد در رحمت بر روی سنگی که در بیت المقدس است و بسند معتبره دیگر منقولست که آنحضرت فرمود با منی بر روی
 میگویند احباب تو در قول ابله پس مرا از آتش خلق کرده و آدم را از خاک گفت غلامی تو شوم چنین گفت و خدا در قرآن ذکر کرده است

فانی خراسانی
 در بیان نور و ابله پس از ابله و ابله

و
 قابلیت
 رؤیای نامتناهی
 در او مکنون خفا
 تا آنکه او را از افلاک
 رفیع و اجرام نیر
 اشرف کرد
 بندم

در بیان آنکه از کافران و مشرکان چه می آید

فرمود که بدو رخ گفتا بلای علی بن موسی خلق نکرد خدا او را مگر از خاک خدای بفرماید که انقدر او ندی که از پند است از برای شما از درخت بهشت
 استی برین ناکاه از آن تشییع افزون بد خدا او را از آن خلق کرده است و اندرخت که اصلش از خاک است و در روایت معتبره بفرمود
 که هیچ خلقی نیست مگر آنکه از خاک مخلوق شده است و لیکن جزو آنست در شیطان غالب بود و سپید بن طاروس علیه السلام در ذکر کرده است
 که بدیدم در صحیفه ریش که چون شیطان گفت پروردگار مرا مهلت تا روز قیامت حق تعالی فرمود نه ولیکن ترا مهلت میدهم تا روز
 وقت معلوم بدو سپید که آن روز است که وقت حاجتی کرده ام در زمین که زمین را در آن روز پاک کنم از کفر و شرک و کفایت
 کم برای از روز بنده چند خود که امتحان کرده ام دل ایشان از برای ایمان و پر کرده ام از روع و اخلاص و یقین و پرهیزکاری و خشوع
 و راست گوئی و بردباری و وفاداری و زهد در دنیا و رعیت در آخرت که اعتقاد کنند بحق و عدالت کنند بحق ایشان و اولاد ایشان
 مانند راستی از برای ایشان پیغمبر اختیار کرده ام بر کز بک و امین و سپید بد و ایشان از برای او دوستان و یاران گردانند ام ایشان
 امتی اند که اختیار کرده ام ایشان را برای پیغمبرین بزرگند و چند بهاد و او انوقت را پنهان کرده ام در غیب خود و البته واقع بشود و
 انوقت هلاک خواهد کرد ترا و لشکرهای سواره و پیاده جمیع خلق ترا پس بر که تو را مهلت دارم تا روز وقت معلوم پس خود را با هم گفت
 بر خیر نظر کن بشو این ملائکه که در برابر تو اند که آنها از اینها باند که تو را بجهت کرده اند پس بگو با ایشان اسم علیکم و رحمة الله و بر کانه پس
 الهی بنز ایشان آمد و بر ایشان سلام کرد ملائکه گفتند و علیها السلام ای آدم و رحمة الله و بر کانه پس حق تعالی فرمود که این محبت تو است
 ای آدم و محبت فرزندان است تا روز قیامت پس در بیت آدم را از صدیقه و پیرن آورد و پنهان گرفت از ایشان بر پروردگاری و بکارهای
 از برای خود پس نظر کرد ام بجو این در بیت خود که نور ایشان بر پروردگاری و خشنود آدم پرسید که آنها کیستند حق تعالی فرمود که ایشان
 پیغمبران از فرزندان تو اند پس سپید که چند نفر اند فرمود که صد و بیست چهار هزار پیغمبر اند سپید و یازده نفر از ایشان مرسلند پس
 که چرا انوار اخرا ایشان بر نور هم نباشد و میگویند فرمود که زیرا که او از هر چه است پرسید که این پیغمبر کیست و نام او چیست فرمود که این محمد
 پیغمبر رسول من و امین من و صیبه من و همراز من و اختیار کرده و بر کز بک من و خالص من و دوست من و یار من و کرامی ترین خلق من بر من محبوب
 ترین ایشان نزد من و مختار تر و نزدیکتر ایشان نزد من شناسند و ایشان مرا از هر چه حاجت تو در علم و ایمان و یقین و راستی
 و بیکری و عفت و عبادت و خشوع و پرهیزکاری و تقوا و اسلام از برای او گرفتارم پنهان خاملان عرض خود را و هر که پایش ترا زانهاست
 در آسمان و زمین که با او ایمان بیاوردند و اقرار بر پیغمبر من بکنند پس ایمان بیاورد با او ای آدم تا قرب و منزلت و فضیلت و نور و وقار
 نزد من بیشتر شود آدم گفت ایمان آوردم بخدا و رسول و محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی فرمود که واجب گردانندم برای تو ای آدم زبا
 کردم و فضیلت و کرامت را ای آدم تا اول پیغمبر من که سلاطین و پیران و عمادان ایشان و اول کسی است که زمین کشود و مشهور او
 و معروفت میکرد در روز قیامت و اول کبک و از جامه می پوشانند و سوار میکنند می آورند بشو موقف قیامت و اول شفقا
 کنند است و اول کسی که شفاعتش قبول میکنند و اول کسی که در بهشت برای او بکشایند و اول کسی که داخل بهشت میشوند و
 باو کینت کردم پس تو این محمد آدم گفت که حمد و سپاس بخداوند بزرگوار کردانند در بهشت من کسی را که فضیلت داده است و با او فضایل
 و سبقت خواهد گرفت بر من در بهشت من جسد منی بر او از فصل است در بیان آنکه از حضرت آدم علیه السلام و خواهر علیها السلام
 متولد شد و آنچه بعد از آن جاری شد تا فرود آمدند ایشان بر زمین در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که چون حق تعالی
 ابله پس لعنت کرد باها کردن او و کرامی داشت ملائکه را بجهت کردن ایشان آدم علیه السلام را و اطاعت کردن ایشان خدا را امر کرد که آدم
 و حواری به بهشت بروند فرمود که با آدم اسکن آنت و زوجه را بجهت یعنی ای آدم ساکن شو تو در بهشت و کلام آنها از خدا
 حقیقتها و بخورید از بهشت کشاده و گوارا هر جا که خواهی بدی تعبیر لا تقرب لهذا الثیر و نزدیک مشو با پسند رخک که درخت علم
 عن ال عهد صل الله علیه و آله بود که حق تعالی ایشان را مفضل اختیار کرده و مخصوص گردانید بود در میان سایر مخلوقات خود پس نهی نمود
 ایشان از آنکه نزدیک اندرخت شوند که مخصوص محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و کسی با مر خدا نغز و از اندرخت آنچه تناول کند
 رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و بعد از آنکه طعام خود را میسوزند و پس از آنکه در روز بروز برودند
 و حق تعالی صومرا را در ایشان فرستاد و ما به بهشت از برای ایشان نازل ساخت و چون از آن طعام تناول نمودند دیگر
 احساس تشنگی و گرسنگی و تعب مشقت نمیکردند و لذت رختی بود که مشتاق بود از درختهای بهشت زیرا که سایر درختها بهشت هر
 نوع از آنها کنوع آرزو و ماکول بهشت داشت و اندرخت و هر چه از جنس آن بود کندم و آنکور و انجیر و عناب و جمیع میوه ها و طعامها

و اولاد محمد و اولاد جبرئیل
 و اولاد جبرئیل و اولاد جبرئیل

مکات ایشان از آنکه درخت
 جزو آنست

کتاب در بیان احوال و اسرار و احوال و اسرار

تبع هادی پس هر که میزنی کند هدایت مرا قداست علیهم السلام پس بهیچ ایشان نیست در هنگامیکه مخالفند کانی ترمسد و لام
 جز تون و نه ایشان ند و هناك میباشد در وقتیکه مخالفت کنند کان خواهند بود پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 فرمود که چون زائل شدن خطا از خضر دم بسبب زخوی و خوردن روغ و کفت پروم کارا تون و عدوت واهی مرا
 قبول کن و بر گردان مرا بان مرتبه که داشتم و بلند گردان نزد خود درجه مرا و تحقیق که نازل شد است خصص کناه و مذلتان بد
 اعضا و حج بدن من حق تعالی فرمود که ای آدم آباد و خاوطنند از آنچه تو را امر کردم که مرا بخوانی عهد و امان الطیبین نزد شدت ناپویا
 و مصیبتها که بر تو قبیل و عظیم بوده باشد آدم گفت بل بروم کارا حق تعالی فرمود پس باین بزرگواران خصوصاً محمد علی و فاطمه و حسن
 و حسین صلوات الله علیهم مرا بخوان تا دعا بخوار استجاب گردانم زیاده از آنچه در طلبید و پیغمبرم برای تو زیاده از آنچه از او آمده منزه ای
 آدم گفت ای پروردگار من و ای اله من عمل ایشان نزد تو بان مرتبه رسپاست که توسل شدن با ایشان بسو تو و بر قبول
 می کنی کناه مرا ام از پیغمبرم برای آدم من امر نکردم ملائکه را بجهت کردن برای تنظیم تو مگر برای آنکه ظرف انوار ایشان بود و اگر پیش
 از کناه خود از من سؤال میکردی که تو از ان کناه نکادرم و تو را آگاه گردانم بر مکرهای دشمن تو ابله پس تا از آنها احتراز مکن
 اینست تو عطا میگردم و لیکن آنچه در علم من کن شده بود واقع شد بحال مرا بخوان بتوسل ایشان تا دعای تو را استجاب گردانم پس از تو
 حضرت آدم گفت خداوند بجا محمد ال الطیبین و بجا محمد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و باکان از ایشان که بفضل کن بقبول کردن
 تو به من و امرن بدن لغزش من و بر گردانیدن من بان مرتبه که از کرامت تو داشتم و تو را فرمود که تو به تو را قبول کردم و بر رضا
 و خوشنودی و بتواوردنم و رحمتها و همها خود را بسو تو بر گردانیدم و تو را بر گردانیدم بان مرتبه که از کرامت های من داشتی و وفا
 گردانیدم بهرم تو را از برجهت های خود پس اینست معنی این کلمات که خدا از آدم قبول نمود پس خدا خطاب نمود با آنها که ایشان را
 بزمن فرستاد که آدم و حوا و ابله پس حبه باشند که کوفی الارض من مستقر شما را راست در زمین محل استقرار و اقامت کرد و در آن نفس
 نماند در شبها و روزها سعی نمایند برای تحصیل آخرت پس خوشحال کسی که این زندگانی صرف تحصیل دار بقا نمود متاع دنی
 چنین بجهت شما از منعتی زمین هست تا وقت مردن شما بر آنکه خدا از زمین بجزن می آورد در اعقاب و صوهای شما را و در زمین
 شما را بنیان و بنیت میدارد و در زمین شما را ابدان میکند گاهی شما را امتداد میگرداند بنعم دنیا با او و بد نصیب آخرت که
 خالص پاکست از آنچه باعث عدم بنعمت نامی کرد و او را باطل میگرداند پس ترک کنید خوردن و حشر شما را بدین ملائکه و صفا
 لغت و جنب نعت خالص این آخرت و گاهی شما را امتحان مینماید ببلایهای بنا که در میان شماست و غلوط با نوع غفبتها
 که مکاره آنها را از صاحبان بلاد دفع مینماید تا حدی که شما را با اینها از عالم بدی آخرت بگریز عاقبت بلای مخلوط مینماید و در
 انشای از حق و حجتی واقع نمیشود اینست تفسیر این آیات بر وجهی که در تفسیر علم صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه خلافت میان مفسران دنیا
 تواریخ در اینند که شیطان چگونه و سوسه کرد حضرت آدم علیه السلام و حال آنکه او را از بهشت بیرون کرده بودند و آدم و حوا در بهشت بودند
 و بعضی گفته اند آدم و حوا در بهشت می آمدند شیطان از نزدیک آمدن بهشت متوجع نبود در بهشت با ایشان سخن میگفت این پیش
 از آن بود که او را بر زمین فرستاد و بعضی گفته اند که از زمین با ایشان سخن گفت ایشان در بهشت خمیدند و بعضی گفته اند که غلبه
 مرامت نمودند با ایشان و بعضی گفته اند شیطان خواست که داخل بهشت شود خانان بهشت او را مانع شدند پس نیز بیک مرامت
 از حیوانات بهشت آمد و التماس کرد که او را داخل بهشت کنند قبول نکردند تا آنکه بر نزد ما آمد و گفت من متعهد میشوم که منع کنم
 فرزندان آدم را از تو و تو در امان من باشی اگر مرا داخل بهشت کنی پس او را در میان او نشانی خود جا داد و او را داخل بهشت کرد
 و بدن مار پوشیده بود و چشمانش خورش صورت و خوش رنگتر از جمیع حیوانات بود و بزرگ بود مانند شتر و از پس
 خدا او را چنان کرد و باهاش را بر طرف کرد و چنان کرد او را که بر شکم راه رود بسبب آنکه شیطان را داخل بهشت کرد و در جای دیگر
 حق تعالی مفرماند از آنچه در ظاهرش اینست که ای آدم ساکن شو و جفت تو در بهشت پس بخور ببلای هر جا که خواهی و نزد بلند
 درخت هر بلکه از ستمکاران خواهد بود پس سوسه کرد از برای ایشان تا ظاهر کرد که مانند برای ایشان از آنچه نپایان بود از ایشان
 از چه آنها را ایشان که صورت آنها ایشان باشد و گفت که هر که دره است شمار او و در کار شما از ایند درخت مگر اینکه میخواست که خدا
 ملک باشد یا بوده باشد از آنها که همیشه در بهشت اند و متبادر کرد برای ایشان که من از برای شما از هر خواهازی اینست از او
 او را از آنکه در حق ایشان از آنچه خود را از انداخته بفریب پس چون خمیدند از صواب انداخته ظاهر شد برای ایشان پس هر یک

من آنکه
 ملائکه را بجهت
 من امر کردی و پیغمبر
 ای من زوجه من مباح
 کردی و ملائکه را برای
 من خدمت من امر
 کردی حق
 تعالی

کتب در بیان احوال و اسرار و احوال و اسرار

در بیان احوال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام

ص ۳۵
کودندم

ان بدین احوال در وقت عورت ایشان نشوید مشغول شوی و در آنکه مگر قتل زین العابدین در وقت شام است بر عورت خود میگردد و بشکند
 و بیکدیگر وصل میگردد و عورت ایشان همیشه مشغول اند که در ایشان زین العابدین را با همی نکرند شما را از موهوبه ایند رخت
 و بکنند شما اگر شیطان در برای دشمنی است ظاهر کند که در روز کار اظلم کردیم ظاهر نشود و اگر بنا بر می ماند او در جمعی
 هر این خواهد بود از زبان کاران و متعلق گفت با ایشان که پایش رو بد از جهت که بعضی شما دشمنید برای بعضی از برای شماست
 در زمین عمل قرار و متعلق تا وقت مرگ بختی است و حق تعالی فرمود که در زمین نماند میباشید و در زمین چه میرید و از زمین چه میخواهد
 آمد در روز قیامت در جای دیگر فرمود است که ای فرزندان آدم که گناه نکند شما را چنانکه پدر و مادر شما را بچین کرد از جهت
 و حال آنکه بکنند از ایشان تمام ایشان را که عورتها ایشان را بنامد با ایشان و در جای دیگر فرمود است که تحقیق که ما عهد کردیم بسو
 دم پشتر پس فراموش کرد با ترک کرد و بنا بر این برای او غرضی و انوقت که گفتیم بدانکه که سوره کیند از برای آدم پس بچین کردند که بپس
 ایا که درین گفتیم ای آدم بدستیک این شیطان دشمنی تو را و جنت تو را پس بیرون بکنند شما را از بهشت پس بتبع مشقت
 عمل گرفتار شوی بدستیک تو را است اینکه که منم نشوید و بهشت بیرون نشوید و اینکه گفتن بنامش بی بهشت و در افتاب
 و سوسه کرد بشکاو شیطان گفت ای آدم ایا دلالت کم تو را در درخت جلوت این خود که هر که از آن خورد هرگز نمیرد و در میان ایشان
 که هر که کهنه نشود و زائل نگردد پس خوردند از آن درخت پس بداد شد برای ایشان عورتها ایشان و شروع کرد در پند کردن
 و چسباندن برک درخت بهشت بر عورت خود و نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را پس که آمد پس بر کز بدو را پروردگار او
 پس توبه او را قبول کرد و او را هدایت کرد گفت خدا با آدم و حوا که پایش رو بد از جهت با هم بعضی شما دشمنید بعضی از این اگر
 بهاید بشوید شما از جانب من هدایت پذیرید که پیری کند هدایت مرا گناه من بشوید و بتبع عی خند در آخرت و کسی که اعراض نماید از این
 پس از برای اوست عیش و زندگانی تنگ باشد در دنیا و آخرت و بدین وجه منقولست که از حضرت شاق علیه السلام پرسیدند از
 تفسیر قول خدای تعالی و بدت کما سوا لهما فرمود که عورت ایشان پنهان بود و در ظاهر بدن ایشان دیده نمیشد چون از منو انداخت
 خوردند عورت ایشان پیدا شد و فرمود که اندرخت که آدم را از آن نهی کرده بودند خوشمکندم بود و در حدیث دیگر فرمود
 که درخت آنکور بود و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که بداند تفسیر آیه *و لا تقر باهله الخیر* و فرمود
 که یعنی خورد بدن از ایند رخت و بدین معتبر از حضرت امام علی علیه السلام منقولست که درختی که آدم و زوجه اش را از آن نهی کردند
 از خوردن آن درخت حسد بود و حق تعالی عهد کرد بسو آدم و حوا که نظر نکنند بسوا که حق تعالی امان از ایشان و بچین
 خلاصه فضیلت خدا است بدین حدیث بنام حق تعالی از او را بن باب عز و جلال و بدین معتر و بدت که از حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول خدای تعالی *و لا تقر باهله الخیر* که عورتی که حوا را خوردند که حوا را خوردند
 چگونگی فراموش کرده بود و حال آنکه در وقت سوسه کردن شیطان که حوا را با ایشان می آورد و میگفت خدا شما را برای
 این می کرد است که ملک بنامید در بهشت همیشه بنامید پس بنامید و اینها بمنزله است یعنی ترک کرد با خدا را و بدین معتبر
 از حضرت شاق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت موسی علیه السلام سوال نمود از پروردگار خود که جمیع
 کند میان او و آدم علیه السلام را منو چگون ملاقات نمود آدم را گفت ای آدم توئی آنکه خدا بدست خودت تو را خلق کرد و از روح بر کرد
 خود در تو دمید و ملنگ را بر سجود تو تکلیف نمود و بهشت خود را برای تو مباح کرد ایند و ترا در بهشت ساکن کرد ایند و با تو بی
 سخن گفت پس از این که در آن بگذرخت پس صبر کرد و جز ترکان تا آنکه بدین پایش رفتی بسوز من پس توانستی ضبط کنی نفس خود را از آن
 تا آنکه ایلیس تو را و سوسه تو را طاعت کردی پس تو ما را بچین کردی از بهشت بنا بر این خود حضرت آدم گفت مدارا کن با
 پدر خود ای فرزند در آنچه پیدر تو رسیده را مرا بپند رخت ای فرزند دشمن من اهل نزد من از وجه مگر چهل و فریب پس از برای
 من بنام سو کند خورد که در مشوره که از برای من می بیند برای که از برای من اختیار میکنند نا صفا است پس از روی نصیحت
 و چرخ خواهی من گفت که ای آدم من از برای تو عین کنی که گفت من این که فریب بودم بتو و بنزد یکی تو و تو را بچین خواهند کرد از این
 مکان و از این حال که از برای بکنان خالی که گاهت داشت میباشی اینها گاهت چهاره این چیست گفت چهار طاش با تو است میخواهی تو را
 دلالت کنم بر درختی که هر آن بخورد و هر که بنمرد و ملنگ یا بد که فنا نماند شما شد پس تو خواهد و از آن بخورد بدتا هایش با من باشد
 در بهشت و قسم دروغ بخورد که خیر خواهد منست هر کجا میگردم ای موسی که احد قسم دروغ بخورد اینجور پس اعتبار فرستم و کردم

در بیان احوال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان احوال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان احوال و سیرت حضرت زین العابدین علیه السلام

ذکر فرمود
نگرد بودم

نداشتم

در بیان اولی الامر حضرت آدم علیه السلام

و اینست عدد من پس از آنکه ای فرزند من که با من یاری دادی و تو فرستاده است که خطای من نوشته شد بود پیش
 از آنکه من خلق سوم موسی که پیشتر نوشته شده بود بزمان پستای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پس عجم
 غالب شد بر همت موسی و پس از آنکه حضرت صفاق علیه السلام منقولست که حضرت آدم در جواب حضرت موسی علیه السلام
 گفت که ای موسی چند سال گناه مرا پیش از خلق من بپایندی در توبه گفته ای؟ گفت بی سال گفت همین پس حضرت صفاق علیه السلام
 فرمود که پس غالب شد آدم بر موسی **موت کول** که بر اینفهم و چندین روایت وارد شده است از حضرت ائمه اطهار
 متناوب قد است بعضی بر تقیه کرده اند چون پنجدهشت در صفا نیز مشهور است و ممکنست که مراد این باشد که چون حق تعالی امر را بر
 زمین خلق کرد بود نه از برای هفت حکمتی مقتضی آن بود که من در زمین باشم لهذا عصمت خود را از من باز گرفت تا من بلیغ
 مرتکب ترک اولی شدم و محقق بمقام عالم بگری طلبید و پسند منقولست که از حضرت صفاق علیه السلام سوال نمودند که حضرت
 آدم و حوا علیه السلام چند گناه در بهشت ماندند تا ایشانرا بسبب خطیله از بهشت بیرون کردند فرمود که خدا روح را در آدم بعد از
 زوال شمس و در جمعه دمید پس زن او را از پائین تر زدند و از او بیرون آمدند پس ملائکه را فرمود که او را سجده کردند و در بهشت ساکن
 گردانیدند و در همان روز که خلق شد بود پس ملائکه قرار گرفت در بهشت مگر شش ساعت از آن روز تا مصیبت خدا کردند و گنای
 بعد از فرو رفتن آفتاب بیرون کردند شنبه و بیرون بهشت ماندند تا جمعه صلیب عورت ایشان بیدار شد و از ایشانرا
 پروردگار ایشان ایشانرا که با نهمی نکردم شمارا از ایندوخت پر شرم کرد آدم از پروردگارش و خشوع و شکستی آغاز کرد و گفت
 پروردگارا ظلم کردی بر نفسهای خود و اعتراف کردم بر گناههای خود پس پلایم را حق تعالی فرمود فرود بیا از آسمان بسوی زمین
 بدستیکه مصیبت کنند هفت و اسماها نام میخواندند پس حضرت صفاق علیه السلام فرمود که چون آدم از آن درخت تناول نمود پنداد
 آورد نهی خلد این دشمنان شد چون خواست از درخت درو شود و رفت و بسوی خود کشید و با مر خدا بسوی آمد گفت
 چرا پیش از خوردن من از من نمیکشید و فرمود که عورت ایشان در اندرون بدن ایشان بود از بیرون بیدار نبود و چون از درخت
 خوردند از بیرون ظاهر شدند پسند منقولست که حق تعالی خلق کرد روحها را پیش از بدنهای او و هزار سال پس گردانیدند
 و شریفتر از هر روحی بود علی فاطمه حسن حسین و امامان بعد از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین پس عرض نمود روح ایشانرا بر آسمان
 و زمین و کوهها پس نور ایشان همه را فر گرفت پس حق تعالی فرمود آسمانها و زمین و کوهها که آنها را و مشا و اولیا و صحابه کنند بر خلق
 و پیشوایان خلافتی مند و بنام مخلوق که از ایشان دوست تر دارم و از برای ایشان و هر که ایشانرا دوست دارد او را دوستی هست
 خود را و از برای هر که مخالفی دشمنی کند با ایشان او را دشمنی است و اینست که دعوا کنند منزهتی که ایشان نزد من خدند عذاب کنم
 عذاب که نکرده باشم با آنکه از عالمیان را و او را با آنها که من شرفی آورده اند در پائین ترین درکهای جهنم جادهم و هر که اقرار بولايت
 و امامت ایشان بکند و ادعا کند منزلت ایشان نزد من و ممکن ایشانرا از عظمت من جادهم او را بایشان در با آنها هفت خوار و از
 ایشان باشد در بهشت من آنچه خواهند نزد من مباح گردانم از برای ایشان که امت خود را و در جواب ایشان را جادهم و شایع کرد نام ایشان
 و کلمه کاذبان از بندگان و کثیر از من پس لا یتاخذوا امانتکم نزد خلق من پس کدام یک از شما بر میآید این امانت را با من بکنید
 آن دعوی میکند من تیرم را که از او است و از برای بر کزیدهای خلق من نیست پس با گردند آسمانها و زمینها و کوهها از اینک این
 امانت را بردارند و تو سپید ناز عظمت پروردگار خود که چنین منزلت را بناحق دعوی کنند و چنین محل بزرگی را برای خود
 اورد کنند پس چون حق تعالی آدم و حوا را در بهشت ساکن گردانید گفت بخوردید از بهشت پستای و کوارا هر جا که خواهید و نزد من
 ایندوخت مردید یعنی رختکندم پس خواهید بود از سمکاران پس نظر کردند بسوی منزلت محمد علی فاطمه و حسن حسین و امامان
 بعد از ایشان پس منزلت های ایشانرا در بهشت بهتر از آنها یافتند پس گفتند پروردگارا این منزلت ها از برای کیست حق تعالی
 فرمود که بلیغ بکنید سر شما خود را بسوی ساق عرش من پس چون سر را بالا کردند بدیدند نام محمد و علی فاطمه و حسن و امامان بعد
 از ایشان صلوات الله علیهم با که بر ساق عرش نوشته بود بنوری از انوار خلد و ندیدند چاره پس گفتند پروردگارا چه پستای که ایند
 اهل این منزلت بر تو چه پستای بوند نزد تو چه پستای شریف بزرگ کنند در دو گاه تو پس حق تعالی فرمود که اگر ایشان نمی بودند
 مشی که از خلق من کردم ایشان من به داران علم منند و اینست نامند بر آن نام من خدا که نظر میکند بگو ایشان بلیغ بکنند و میکنند
 منزلت ایشانرا از زمین محل ایشانرا از کرامت پس این سبب اخل خواهد شد در حق و نامرانی من پس از سمکاران خواهد بود و گفت

اینست که در این کتاب است
 در بیان اولی الامر حضرت آدم علیه السلام

در بیان سبب خوار شدن آدم و کسب عذاب او

۱۰۹

پرو و کار اکتساب و ستکاران و طالبان فرمود که آنکه ادعای منزلت ایشان بکنند بناحق گفتند پرو و کار این بنام است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 ایشان را در حق همین تا بهر بیستم منزلت های آنها را چنانچه در این ایام بزرگوار فرموده است و بدین حق تعالی امر کرده است تا که ظاهر گردید
 جمع این بود از انواع شدت ها و عذاب ها و فرمود که طالبان ایشان که ادعای منزلت ایشان بنمایند در پایشان برین رکنات
 جهنم است هر چند از آن کنند که برین رکنات است و در کتب ایشان از ادب و هر چند بخت و سوخته شود پوشتها ایشان بدل کند
 پوشتها و غیر آنها تا بمشدد عذاب ای آدم و حوا نظر مکنید بسوی نورها و عجبهای من بدید که صد پیش شما را پایشان مبطرفتم از حوا خور
 و بر شما مفرستم خواری خود پس سوسه کرد ایشان را از امپطان تا ظاهر گردیدند بر این ایشان بچرخ و پوشتها بود از ایشان از عور نگاه ایشان
 و گفت حق نگردد است شما را پرو و کار شما از ایندخت مکران برای اینکه شما در ملک باشید یا همیشه در بهشت باشید و موی کند باد
 کرد که من از خبر خواهان شما هم پس ایشان را فریب داد و بر ایندخت که از روی منزلت ایشان بکشند نظر کردند بسوی ایشان بدیدند
 پس باین سبب خدا ایشان را بخورد گذاشت و باز حق توینق خورد از ایشان برداشت تا از درخت کندم خوردند پس بجای آن کندم
 که ایشان از آن درخت خوردند جوهر سپید پس اصل کندمها از آن کندم است که ایشان بخوردند و اصل جوهر از آنهاست که هر سپید
 بجای آن فایده آنکه ایشان خوردند از آن درخت پرواز کرد و حملها و لباسها و زبورها از بدشما ایشان و عریان شدند و بر درخت
 صبر کردند و بر عوریت خود میکشیدند و لذا کرد ایشان را پرو و کار ایشان که با نای نکرده شما را از ایندخت و نکتفتم بشما که مشط
 دشمنی است شما را که دشمنی خود ظاهر مکنید پس گفتند **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** حق تعالی
 فرمود که پایشان رو بد از حوا من که حوا من بنیاست در بهشت من که کسکه نافرمانی کند پس فرمود آمدند بر زمین و ایشان را بخورد گذاشت
 در طلب عافیت پس چون خدا خواست که توبه ایشان را قبول کند جبرئیل بیژن ایشان آمد و گفت بدرستی که شماستم بر نفس خود گردید
 با او ز کردید منزلت جمع که خدا ایشان را فضیلت داده است پس جزای شما انصوت بود که از حوا خورد زمین آمد پس شوال ایشان
 از پرو و کار خود بحق این نامها کردید بد بر ساق عرش تا خدا توبه شما را قبول کند **اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ بِحَقِّ الْأَكْرَمِينَ هَلْ كُنْتَ تَعْلَمُ**
وَأَطِيعُكَ بِحَقِّ الْخَيْرِ وَالْإِمْرَةِ لَا يَبْتَغِي عِلْمًا وَرَحْمَةً لِّبَنِي خَلْقٍ خَلَقُوا لِيَسْئَلُوا بِحَقِّهِمْ عِلْمًا وَرَحْمَةً لِّبَنِي خَلْقٍ خَلَقُوا لِيَسْئَلُوا بِحَقِّهِمْ
 بیت و البته توبه ما را قبول کنی و ما را رحم کنی پس خدا توبه ایشان را قبول کرد بدست که او پشیمان توبه قبول کنند و هر بیانت پس پشینه
 پیغمبران خدا بعد از این حفظ مگردند این امانت را و خبر میدادند باین امانت و صفا خود را و مخلصان از آنها خود پس آنرا گردیدند
 امانت را و خبر میدادند باین امانت و صفا خود را و مخلصان از آنها خود پس آنرا گردیدند
 ان مرتب از برای خود بنمایند و برداشتن امانت را بناحق از ایشان که شناخته شد یعنی ابو بکر پس اصل خطا می از اوست تا رتبه
 قیامت و اینست تفسیر قول حق تعالی که **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْبِهائمِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَإِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى**
إِنَّمَا كَانَ تَطَلُّوا مَجْهُولًا که ترجمان اینست که ما عرض کردیم امانت را بر اسماءها و زمین و کوهها پس آنرا گردیدند که برانند از او توبه
 از آن و برداشتن امانت بدست که ابو بکر را مظلوم کنند و پشیمان گشتند و در حدیث معتبره بقره منقولست که از حضرت صادق علیه السلام
 پرسیدند که چگونه کردید استصراحت بکردن بر او و زدن فرمود زیرا که چنانکه آدم و حوا خوردند همچون تا بود آدم و از ده جبه
 خورد و حوا شش حجت پس باین سبب برات مرد و بر او برات زنست پس چند معتبره بقره منقولست که از حضرت صادق علیه السلام
 که سه حجت بود در حجت آدم خورد و بگریه حوا خورد و باین سبب برات چنین شد اول اصحاب است ممکنست که خوشه اول منظر بوده
 و باین چند خوشه خورده باشند پس معتبره بقره منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که اگر آدم عکاه می خورد هیچ مومن هرگز
 کناه نمیکرد و اگر حق تعالی توبه آدم را قبول نمیکردی توبه هیچ کاه کاه هرگز قبول نمیکرد و پسند معتبره منقولست که ابو الصلت هرگز
 از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که باین رسول الله خبره از آن دخت که آدم و حوا از آن خوردند چه درخت بود بدست که در آن
 کرده اند بعضی فایده کرده اند که آن کندم بود و بعضی فایده کرده اند که درخت حسد بود و هرگز
 هر حقیقت ابو الصلت گفت چگونه حقیقت باین هر اختلاف فرمود که ای ابو الصلت درخت قهقش انواع میوهها را میدهد پس آن درخت
 درخت کندم بود و زانت آنکه خورد و اینها مثل درختها بنمایند بدست که آدم عکاه خورد اگر احوال داشت ملائکه او را میبردند
 و او را داخل بهشت گردانیدند و خواطر خود کندانند که با خلق کرده است بشر را که هرگز از من باشد چون خدا را دستها در خواطر او خطو
 کردند اگر او را که سر بلند کن نظر بسواق عرش چون آدم سر بلند کرد دید که در ساق عرش نوشته است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ**

نخواست

پس گفتند

در بیان سبب خوار شدن آدم و کسب عذاب او
 از کتاب تفسیر قرآن
 در بیان سبب خوار شدن آدم و کسب عذاب او

عین

در بیان اختلاف اعدای شیعه و سنی

(۳)

عن ابی طالب علیه السلام و منین و زوجه فاطمه سیدتنا العالمین و الحسن و حسین سید شباب اهل الجنة و من آدم علیه السلام گفت پروردگارا
 بکنند اینها حق تعالی فرمود که اینها از در بهت تو اند و ایشان بهتر اند از تو و از جمیع فرزندان تکمیل و اگر ایشان حق بودند تو را خلق
 نمیکردم و نه جنت و نه دوزخ و ناسمان و زمین را پس هزار گفتند حسد شیخو ایشان مکن که تو را از حوار خود بپوشد مگر پس
 نظر کرد ایشان بد حسد و از روی منزلت ایشان کرد پس مسلط شد شیطان بر او تا خورد از میوه درخت که او را از آن
 میوه بودند و مسلط شد بر او تا حوار نظر کرد شیخو فاطمه علیها السلام بد حسد تا خورد از آن درخت چنانچه آدم خورد پس خدا
 ایشان را از جنت بپوشید کرد و از حوار خود بر زمین فرستاد **مگر شیخو کوی** که خلافت که شیخو منتهی به درخت بود یعنی
 اند کندم و بعضی نگور و بعضی انجیر و بعضی کافور و شیخ طوسی زبیران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است شیخ
 گفته اند که درخت علم فضل و قدر بود و بعضی گفته اند که درختی بود که مانند از آن میخوردند که هرگز نمیزند و این درخت و حدیث سابق
 که پیش گذشت جمع مینماید اقوال میکند چون ثابت شد عصمت انبیاء از کمال حسد و امثال آن کرد و این حادثه وارد شد آن
 ملائکت بنیبه زبیرا که حسد برین بر نفسی که زوال گفت از آن میخواستند خواست و از روی این گفت بدون آنکه زوال
 زبیرا میخواستند غبطه و بد نیست لکن چون پیشتر از آن باشد بود با آدم و حوا که این مرتبه مخصوص ایشان از روی این مرتبه نسبت
 به ملائکت ایشان مکره و ترک اولی بود و همچنین عزمی که مستحبی که در ولایت و محبت ایشان داشته باشند فوت شد و حوار تکا
 مکره و ترک مستحب و جنب بزرگی مرتبه ایشان عظیم بود معاف شد ندیدند معتبر منقولست که از حضرت حشاک علیه السلام
 پرسیدند که جنت آدم ایا ان باغهای دنیا بود یا از جنتهای آخرت بود هرگز از آن پرسیدند **مؤلف کوی** که خلافت
 میان حواد را ندانند جنت حضرت آدم در زمین بود با دریا و آسمان و اگر در آسمان بود ایا همان جنت بود که در عزت و معنائی داخل آن
 با غیر آن کمتر معتبر است اعتقاد آنست که همان جنت است که در آن است که در آن جنت بود و نادری گفته اند که باغی
 بود از باغهای آسمان این جنت خلایق جمع گفته اند که باغی بود از باغهای زمین چنانچه در اینجند بشمارد شده است که کوی داخل جنت
 خلایق شوی یا بد و حوار که در جواب گفته اند که اینها معلوم آنست که کسی که در آن صوت بجزای عمل داخل جنت شود پس در آن باغ که بر
 هر دو جوی داخل شوند پس نمی بیند معلوم نیست بلکه در آن باغ است و او در جنت است مثل داخل شدن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 در شب معراج دخول و خروج مشک که معانی خود را بخوار و بیاض و زرد شده است که دلالت بر این میکند که جنت حضرت همان جنت حواد بود
 است چنانچه بعضی گفته اند بعضی از این خواهد آمد و در اینم توقف کردن اولی است و بدین معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مکش آدم و حوار در جنت تا پیرن کردن ایشان از آن هفت ساعت بود از روز قیامت تا
 تا آنکه خدا در همان روز ایشان را از زمین فرستاد و بدین معنی حشاک علیه السلام روایت کرد که شیطان در آن وقت از این باغ و در آن روز
 روز یکم معلوم شد و روز یکم زمین فرستاد و در آن روز یکم محمد صلی الله علیه و آله میخورد بعد از آنکه در آن جنت بود که پیغمبری
 میخورد بود و میخورد آنکه با نازل شد و در آنجور که وان ساد است که از پیغمبر میکنند در وقت شادی و شادی میخورد آدم از آن
 خورد و وقت که آدم بر زمین آمد و علی بن ابراهیم روایت کرد است که حشاک علیه السلام آدم را در جنت ساکن کرد تا بدین جنت از روی
 جهالت شیخو اندرخت نیز که او را خلق کرده بودند خلق که باقی نماند مگر با مرغی و پوشش و خانه و تکاح زنان و میباید است نفع و
 خود را مگر آنکه با و تعلیم کنند پس شیطان بزور او آمد و گفت که تو حوار میخوردی بدانند درخت که خلد شما از آن نهی کرده است خواهد
 که پدر و ملائک همیشه در جنت خواهد ماند و سوگند یاد کرد که من هر خواهم پس چون خوردند از آن درخت خوردند و درخت فرود رفت از آستان
 اینجند و ایشان بود از جمله ای جنت پس در جنت ایشان آوردند خود را از آن باغهای و ایشانند و بدین معتبر از حضرت
 حشاک علیه السلام منقولست که چون پیرن کردن آدم و حوار از جنت بر او نازل شد و جبرئیل گفت که آدم خدا خلق کرده تو را بدست خدا درخت
 در مید در تو از روح خود و بدین تو آورد ملائک خورا و تکاح تو آورد و حوار که خود را و تو را در جنت ساکن کرد تا بدین معنی که
 از آن برای تو خود با تو سخن گفت تو را نهی کرد از آنکه خوردی از آن درخت پس خوردی و ما فرمانی خدا کردی آدم گفت ای جبرئیل
 شیطان منم خورده که او ناصح منست و من گمان نداشتم که احدی از خلق خدا قسم بدو رخ میباید داد کند و بدین معتبر از حضرت
 امام حسن مجتبی صلی الله علیه و آله منقولست که در روزی آمدند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از مسائل بسیار سوال کردند
 و از جمله مسائل آن بود که چه علت خلد شیخ نماز در هیچ وقت بر امت تو در ساعتها نشد و روزی مقرر ساختند فرمود که اما ما آن

این درخت است که در آن جنت است
 و این درخت است که در آن جنت است
 و این درخت است که در آن جنت است

فرمود که باغی بود از باغهای دنیا که اشارت بر آن طلوع نمیکرد و اگر جنت الخیرت

این درخت است که در آن جنت است
 و این درخت است که در آن جنت است
 و این درخت است که در آن جنت است

(۴)

و است که از روی آنکه باغی در آن جنت است

در بیان کمال و کمالات خرد و عبادت و نماز

(۳)

پس خدا امر کرده

و بیان آن وقت
که خوردن از نماز
نیاید آنکه توبه او را
قبول کند

این کتاب از کمال
و کمالات خرد
و عبادت و نماز
و عبادت است

کودم

در بیان کمال و کمالات

(۴)

پس ان شاء الله است که آدم در آن ساعت از اندرخت خورد پس خدا او را از بهشت برین کرد که در پیش از آن نماز تار و روز قیامت
و اختیار کرد از آن برای امت من پس خوب ترین نمازها است چنانچه در وصیت کرده است که از حفظ تمام در نمازها نمازها
و اما نماز شام و ان شاء الله است که خدا توبه آدم را قبول کرد پس صد سال بود از روزهای توبه و در روزهای آخرت روزی مثل
هزار سال است پس آدم سه رکعت نماز کرد بکرکت برای خطای محو و یکی برای خطای حوا و بکرکت برای توبه او پس چون تعالی
این سه رکعت را واجب گردانید بر امت من پس گفت چه علت وضو بر این است اعضا و اعضاء مشغول حال آنکه اینها پاک ترین اعضا
مزهود که چون وضو کرد شیطان آدم را از نزد بدید و رخت آمد و نظر کرد بر او پیش رفت و چون برخواست و روانه شد روان
اول قدمی بود که بشوید نگاه روانه پس بدست خودان میوه را گرفت و از آن خورد و روزها و حلقه از بدنش برود که در پیش است
راست را بر سر خود گذاشت زکریست و چون حوق تعالی توبه او را قبول کرد واجب گردانید برای او در بدت و وضو را بر این چهار
عضو امر کرد روزی از توبه برای آنکه نظر باندخت کرد و امر کرد که دستها را بشوید چون بشوید رخت عدل از او گرفت امر کرد
او را بجمع سر چون دست بر سر گذاشت و امر کرد او را بجمع پاها برای آنکه بشوید نگاه راه رفت و گفت مرا چیزی که سبب سوختن
روزه بر امت تو واجب شد فرمود که چون آدم از اندرخت خورد پس سی روز در شکش ماند پس خلاصی روز بر فرزندش گذراند
و تشنگی واجب گردانید و آنچه خوردند در شب تفضلست از خدا بر ایشان و بر آدم نیز چنین واجب بود پس خدا این را بر امت واجب
گردانید چنانچه در قرآن فرموده است که بر شما نوشته شده است روزی پنج بار در قرآن فرمود است که پیش از شما بودند و بنده
معتبره نقولست که شما من از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که آیا نماز قائلید شما که پیش از ما معصوم فرمود که بلی گفت پس چه معنی دارد
قول حق تعالی و عسی آدم ربّه ففوقی فهو حق تعالی گفت با آدم ساکن شو تو و فریض تو در بهشت و بخورد بد از بهشت کشاد از هر
جا که خواهید و نزدیک بند خست مرد بد و اشل و نمودن برای ایشان بسوخت کند پس اگر بخورد بد از ستمکاران خواهد بود
و نکفت با ایشان که بخورد بد از بند رخت و نه هر درختی که از جنس ایند رخت بود باشد و ایشان نزدیک اند رخت زفته بود بد
بلکه از غیرند رخت که از جنس آن بود خوردند و در وقت که شیطان سوگرد ایشان را و گفت خدا نمی نگرد است نماز از آنکه
بلکه شما زاهی کرده است از رخت بگرد و اگر از ایند رخت بخورد بد و ملک خواهد بود و هفت در بهشت خواهد بود سوختند
بجدا یاد کرد برای ایشان که هر چند شمار امضا هم و ندید بوند ایشان کسی را که سوختند بخل خورد بد و رخ پیش از آن پس ایشان از فریب
نا در خوردند برای اعتماد بر همت ایشان و این از آدم پیش از پیغمبر بود و این نیز گناه بزرگی نبود که بیان مستحق دخول آتش شود بلکه
از گناهان کوچک محسوب شده بود که بر پیغمبران جایز است پیش از آنکه حرم ایشان نازل شود پس چون خدا او را بر کرد و پیغمبر
گردانید و معصوم بود و گناه کوچک و بزرگ از او شمار نمیشد حق تعالی میفرماید که نافرمانی آدم پروردگارش را پس گرانند پس
بر کرد بد او را پروردگار او و هدایت یافت و فرموده است که خدا بر کرد بد آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان مستحق
گویند که چون سابقا معلوم شد بدی از عقله نقلیه لجام جمیع علمای شیعه که پیغمبران پیش از نبوت و بعد از نبوت از جمیع کلمات
صغیره و کبیره و معتقدین پس اینها را از اخباری که موم صد معصیت از ایشان ما اولست به ترک مستحب و فعل مکروه زیرا که معصیت نافرمانی
و نافرمانی در ترک مستحب و نافرمانی از اخباری است که نسبت مکروهی هر که فعلی از آن برای او کرد و ایشان خبر است ترک میکند
راه نفع خود را کرده است و از آن نفع محروم کرده است و ظلم گذاشتن چیز نسبت در نفع خود یعنی عدل از راه و بعضی که کردن
چیزی و بعضی ستم کردن است و در فعل مکروه و ترک مستحب حماقت که فعل را در نفع محلی مناسب خود قرار داد است عدل از راه
بندگی کامل پروردگار خود گردانید و ثواب خود را کم کرد و ستم پروردگار است که خود را از ثواب محروم کرده است و نیمی همچنان از حرام
مپاشد از مکروه نیز میناشد امر چنانچه بر واجب باشد و اما توبه پس از برای تدارک آن نفعی است که از این کس فوت شده است و فعل
کرده و ترک نمند و نیز مپاشد بلکه ندانند است نزد حق تعالی که با آن خدا را بلطف آورد هر چند گناه میباشند چنانچه در لغت
عالمه خاصه وارد شده است که سوختن اصل اقله از روزی هفتاد مرتبه توبه بکردن گناه و بر تقدیر که بعضی از این کتاب
حقیقت در آن کتاب گناه باشد محو است بر محال و است که بفرمان لفظی حقیقی و محض مجاز عمل میکند پس چون نکند و گناه
که او از خطای مپاشد بلکه تفسیر این عبارات است که چون بسبب کلمات علودر آنجا ایشان کثرت نغم خوشایند ایشان بلکه مکروهات
ایشان بلکه مباحات ایشان بلکه متوجه شد ایشان بفریب مقدم علیهم است لهذا حق تعالی این عبادت را بر اعمال ایشان اطلاق

کتاب بیانی و کلمات و حواله‌ها

معلوم

بعد

فرموده است خود در مقام تدلل و تضرع امثال این عبارات استعمال نمایند بلکه ممکنست که ایشان هرگز متوجه بعضی از عبارات
 از معانی و صفات و احوال ان شوند چون بجز قریب بمعنی الله سبحانه و تعالی در جنبه بی‌نیازی و فقر و تنگدستی
 و گناه و تقصیر خود در هند کما قبل حسنات الارباب است و اینها چون عظمت جلال الهی در نظر بندند بیشتر ظاهر میشوند
 و ضعف خود و علل خود بر او بیشتر بگردد و هر چند عبادت بیشتر میکنند اعتراف بقصرتان زیاد میکنند و میدانند که احوال مکافات قبل
 درگاه و اهل الخیرات نیست و در برابر هیچ نعمتی از نعمتهای او نمیتوانند بگویند و اینها چون بدیدند بصیرتی بیند و میدانند که طاعتها
 و تقاضا منه و ترک معاصی ایشان از رفیق و عصمت و دوری از گناه ایشانست و خود بدون عصمت در معرض گناه هستند پس اگر
 گویند که منم آنکه گناه کردم و منم آنکه خطا کردم ممکنست که مراد آن باشد که منم آنکه گناهها را از من می‌داند و توفیق و عصمت نیست بناست نظیر
 این خرافات و تکرار احوال پادشاهان ظاهر و باطن و خیر و عیبهای ایشان ظاهر میشود و با کمبود از رعایا و ملا و صاحبان قدر و منزلت
 ایشان و معرفت ایشان بر بزرگ پادشاه خدمت از ایشان می‌طلبند و این نسبت ایشان را مؤاخذه بنمایند و از سایر رعایا بجز رعایا
 دینا می‌کنند و بندهای ایشان و مقریان ایشان را باندک و کاداب معاصیات و مؤاخذات بنمایند بلکه اگر یک طریقه العیب خود
 غلبه شوند و در معرض تقصیر و نادیده پادشاه می‌روند و پادشاه باستد که بعضی از ملا و یکی از مقریان خود را که شب و روز با او می‌نهند
 برای معصیت و تقصیر می‌فرستد و چون باز کرد و او که بکشد بگریزد و خود را بسبب این و آن اضطراری معصرت نماید و چنانست که یکی از
 برای مقریان اظهار نعمت لطفان پادشاه نسبت خود با نهایت فرمان برداری می‌گوید که منم آنکه تقصیر خودم را با تو نشان تو نیست
 و اگر خدمتی که بطرف تو خدمت منم عاصی منم مقصود منم گناه کار شمرنا و بعضی که لطف تو بیشتر از منم و در این مقام سخن
 دینا است و پادشاه الله جل و علاه از این مقامات مناسب خود را خامد کور شود و اینها خود را بنده پادشاه می‌دانند و شکر است که اینها
 صفت خود پیش از تقصیر ندارند و چون نوع بشر معلوم بنمایند ظاهر و باطن را و موافق است و موافق اصول شریعت نیست ممکن
 است که بر وجه تقصیر مذکور شده باشد یا بر سبیل تنزل یا مراد از صفت مذکور شده باشد این قسم مکروه بعد از تقصیر پادشاهان روا نباشد
 و اگر تکلیب بنقسم مکروه بتیول شیطان بود باشد که صراحت وجود قیام فریبند و اینکه مراد نوع اندرخت بوده است یا تعالی
 اینکه فرقی است بین ایندست بود یا نشود و کتاب این مکروه بنوع و بسط این قول در کتاب اخبار الاقوال آورده ام هر که خواهد با اخبار
 نماید و در حدیث معتبره بکرم نقلست که علی بن ابی‌طالب از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که آیا قائل هستی که پیغمبر است معصوم
 فرمود که بلای می‌سازد پس بگوئی در قول خدا و عضو آدم ربه تقوی و چند آیه دیگر می‌سازد بعد از این مذکور خواهد شد
 فرمود که طای مرتوان خدا بر من چیز می‌نماید بر پیغمبران خداست خدا بدوستی خود حق است که پیغمبر را بداند تا اول قرآن را بخواند
 و آنرا که از بعد در علم افعال خدا و عضو آدم پس بدوستی خدا آدم را خلق کرده بود که حجت با شد در زمین و خلیفه او باشد
 در شهرها پس او را از برای هفت خلق کرده بود و معصیت از آدم در هفت بود در زمین برای اینکه تمام شود تقدیرها
 امر خدای چون او را زمین فرستاد حجت خلیفه خود کرد و اینها را چنانچه فرموده است ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم قال
 عزیر علی انما کن مولف کویل که این حدیث نیز ظاهر موافق مذهب بعضی علما عامه است که پیغمبر ترا پیش از پیغمبر
 معصوم بنمایند و ممکنست که مراد این باشد که چون هفت برای آدم ممانعت تکلیف در اینجا نبود زیرا که او را خلق کرده بود که در دنیا
 مکلف در آن بود و اینها کلام و عصمت از گناه از برای او نبود بلکه تکلیفهای الهیست برای ایشان و معصیت او بود که اگر چنین
 نکنند در هفت خواهد ماند چنانکه برای این مخلوق داشت و از آن مکروه نگاه نداشت زیرا که معصیت در این بود که
 بن زمین آید و حجت الهیست از او کردن و او را بر همان کردن و زمین فرستادن از برای اهانت و خواری نبود بلکه برای این بود
 که بعد از آن زمین را از آغاز تضرع و توبه و ندامت نماید تا در توبه و انقضای پستان یابد از سابق کرد و در آیه سابقه نیز اشارت بر این
 دارد که بعد از نسبت معصیت او غلب مرتبه اجتناب و تقصیر از اشیای نمود و از این حکمت برای او گذاشتن عصمت نیز ظاهر
 میشود ولیکن عقاب از او در این مقام لغز شد چنانچه است تقدم تفکر در اینها اولی است و اولی است فصلی در بیان حلال و حرام
 حضرت آدم و حوا علیهما السلام از منم که نسبت از تو به ایشان و سایر احوالی که بعد از زود آمدن تا هنگام وفات ایشان از حضرت رسول خدا
 منقولست که چون آدم ممانعت از پروردگار خود کرد معاندند که از نزد عرش کبای آدم بیرون روان جواری منم در سینه که در حواله
 منم نباشد که یکتا از منم که در سینه حضرت آدم کرد است معاندند که در سینه حضرت آدم که در سینه حضرت آدم که در سینه حضرت آدم

این کتاب از کتب معتبره است
 و در این کتاب
 از کتب معتبره است
 و در این کتاب

در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام و اهل بیت

و بسیار است پس چون ملائکه او را بر آن حال مشاهده کردند فریاد برآوردند و گریستند و صدای ملامت بر ایشان بلند شد و
 پروردگار خلق از این صحنه آزرده گشت و در او مصلحتی نیافت و از او دوری را در او در حق بیگانه گاه سبک او را بجا
 بدید کرد پس ناله کرد و منادی از آسمان که امر من برای پروردگار خود روزی بلندتر چون روزی داشت و از من سببم تا بود
 نشت سببها و طرف شد پس در آنجا قدم نهادند و در آن روز برای خود کار خود پس روزی داشت و نشت
 از آن سببها و طرف شد پس روزی از دم باوندار سپید روزی داشت پس هر سببها از بدنش نازل شد و این سببها پس روزها
 ایام البیض گشت پس از آنکه منادی ناله کرد که ای آدم ایینه روزی برای تو و فرزندان تو مقرر کردیم که هرگاه این سببها در روز
 بدید و چنان باشد که تمام عمر روزی گرفته باشد پس آدم از آن گمان داشت و سر در میان او نگاه داشت و گمانش نبود که این سببها
 تا امر خدا برسد پس حضرت جبرئیل را بجا آورد و فرمود که ای آدم چرا اندوهناک و غمگین می بینی گفت پوسته چینی نمکین خورم
 بود تا امر خدا برسد جبرئیل گفت من سوار خاتم نبی تو و تو را اسلام میسرانند و میگویند ای آدم حتماً اقمو بیات که گفت من حق خدا را
 داشتیم یعنی تو را زنده بدید پس بیات که معنی آن جبرئیل گفت که هرگز از خندان که دانند پس آدم بی حقیقت و چون سر از جسد برداشت
 سر بر آسمان بلند کرد و گفت پروردگار احسن حال مرا زنده کردان چون بی حقیقتش بیاسیای روی او روید و دست
 آن زد و گفت پروردگار از این چیست و من این چه است بنت آدم بان تو را و فرزندان تو را روز قیامت بلند حسن منقولت است
 حضرت شاق علیه السلام چون آدم از هشت فرود آمد خط سببها در بدن او هم رسیده و در آن روز سببها پایش را گرفت پس سببها را
 و غمگین کرد بد بر آنچه ظاهر شد بود و در این سببها روزی از او آمد که گفت چه باعث شده است که بر تو نواز گشت این سببها که در بدین ظاهر
 کردید است جبرئیل گفت بر خیز نماز کن که اینوقت نماز دوم است چون نماز کرد سببها فرود آمد تا نافش پس آمد نزد او وقت نماز سوم
 و گفت بر خیز ای آدم و نماز کن که اینوقت نماز سوم است چون نماز کرد سببها فرود آمد تا زانوهایش پس در وقت نماز چهارم
 و گفت بر خیز و نماز کن که اینوقت نماز چهارم است چون نماز کرد سببها فرود آمد تا پاهایش پس در وقت نماز پنجم آمد که گفت بر خیز
 آدم و نماز کن که اینوقت نماز پنجم است چون نماز کرد سببها ان بدیش طرف شد پس آدم حمد خدا کرد و شکر کرد و از این جبرئیل گفت ای
 مثل فرزندان تو در این نماز مانند مثل است در این سببها هرگز فرزندان تو در هر روز و شب بخیز نماز بکنی پس می ایاز
 گاهانش چنانچه تو از این سببها پرسید و چند مرتبه حضرت شاق علیه السلام منقولت که فرمود که شخصی که گشت بر بدید در آنجا
 طواف بر دست پروردگار شد و در وقت سؤال یکم از سه خصلت که می فرمودند نماز را بجز نور و در بدید حضرت مساکت شدن
 جواب چون فارغ شد همه اسماعیل آمدند و در وقت نماز کرد و در من یا او بودم چون فارغ شد فرمود که ای آدم که است آنکه سؤال میکرد پس
 انرا آمد و در پیش روی بدید و گفت ای آدم که است آنکه در آنجا ایضا بود که چون ملائکه در گردیدند بخدا در خلق آدم و غضب کرد بر ایشان
 چگونگی و ارضی شدن از ایشان فرمود که ملائکه هفت سال طواف کردند و در عرش و دعا میکردند که خدا از ایشان راضی شود چون راضی
 شد از ایشان بعد از هفت سال گفت نخست کعبه خیمه را که چون آدم بر زمین آمد در هند فرود آمد و سؤال کرد از پروردگار که در آنجا
 پس امر کرد که بنیاد بزرگخانه پس آن هند آمد و بگو هر جا که قدم مبارکش بران واقع شد معجزه شد و از میان قدم تا قدمش هر چه
 کرد از چیزی نیست پس آمد نیز در خانه که بعد از هفت شوط طواف کرد و هیچ مناسک حج را انجام نداد و در چهار خدای او را که در بدین خدای
 بتول کرد و توبه او را و امر بدیش طواف آدم هفت شوط شد چون ملائکه در دور عرش هفت سال طواف کردند پس جبرئیل گفت
 کو را با تو ای آدم که امر بدید شدی و من پیش از تو سه هزار سال طواف انجام ندادم آدم گفت پروردگار امر اینها را زودتر مرا
 بعد از من حق تعالی فرمود که بیل هر که ایمان آورد من و بر سوگند من از ایشان انقضی گشت و راست گفتی و رفت پس بدید گفت که این
 جبرئیل بود آمد بود که معاللم بنی شمار اینها تعلیم نماید و بعد از چند مرتبه حضرت شاق علیه السلام منقولت که طواف کرد آدم صد سال
 پروردخانه کعبه که نظر بر خود نموده و گریست بر هشتاد و یک روز و طواف کرد و در هر طوافی سببها را از او کرد و در هر
 آمد نیز در او گفت حتماً اقمو بیات چون گفت حتماً اقمو بیات فرج شدی و در پیش ظاهر شد که خدا از او راضی شده است و چون
 گفت سالت خند بد و ایستاد بر در که جبرئیل را پیش از پوست شتر و کلبه بود پس گفت اللهم اقلنی عثره و اغفر لی و اغفر لوالدی
 الی الدار الی الی آخر جبرئیلها حق تعالی فرمود که بنشینم انرا پیش تو اولم زیدم کلمه ترا و زیدی تو را بر میگردانم طافا که ترا از انظار پرورد
 کردم و چون هشت و نه افغان روایت کرده اند بنشین سیدار عبدالمقین عباس که گفت سؤال نمودم از رسول خدا صلی علیه السلام که گمانی که

اینهاست که در این کتاب
 اول و
 است چون
 نماز کرد سببها
 آمد تا سببها
 پس در وقت نماز
 دوم آمد

گفت ای آدم
 بر خیز و نماز کن که
 اینهاست که در این کتاب
 نماز کرد سببها
 آمد تا سببها
 پس در وقت نماز
 دوم آمد

و دانست

در بیان احوال حضرت آدم و حوا علیهما السلام و کتب و کتب

مثنی

سازند پس بگویند و آدم علیه السلام از آسمان نازل شد و در بهشت فرود آمد و حوا را از خاک
 مختلف است پس از آنکه در بهشت معتبر است دلالت میکند بر اینکه آدم بر صفات حوا برتر است و از آنکه
 هند فرود آمدند و مشهور است که آدم بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بست که انتخابند و حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 باشند چنانچه در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 که ملک عظیم بود از عطشای ملائکه فرود آمدند و حوا را از خاک
 ان ملک بود پس خدا او را امین خود کرد و ایند بر جمیع خلقتش بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بیج کردن پس چون آدم نافرمانی کرد و از بهشت بیرون رفت و حوا را از خاک
 او گرفته بود و بهوت و حیران کرد پس چون آدم مقبول شد حق تعالی او را از بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بسوی آدم انداخت و او در زمین نهاد پس چون او را بداد بدادش گرفت بسوی او و او را غمناختن باره از اینکه جوهریت پس خدا
 انسان را از حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 از ظاهر تو فراموش کرد و بر کردید و بجانضوت که اول داشت در وقتیکه در بهشت بود با آدم گفت با آدم که بخارفت از بهشت و مشاق
 پس آدم بر حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 تعالی جوهر را با آن بر کردید پس در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 کاه او نماند و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 میکرد و در هر روز و شب چون حوا را فرستاد پس حوا را از بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 موضع ظاهر شد برای آدم در هنگامی که پیمان مشاق را گرفت در همین موضع مشاق با ملک پسر پیمان سبب حوا در همین
 نصب کردند و آدم را از حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 کرد پس با این سبب سنت نجاش شد که در صفای حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 که آدم را از بهشت فرود آوردند بر صفای حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 آمد گفت من چه امید دارم از این بهشت مشاطک و حال آنکه من غصب کرده بودم کارم پس کس و کس خود را کشود و از کسوی او بر
 خوشی که بان در بهشت مشاطک که بود پس حوا را از بهشت فرود آوردند و حوا را از خاک
 رسید و در حدیث دیگر فرمود که چون کس و کس خود را کشود و از کسوی او بر
 و معرفت مبین زین بود پس معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 سک را از حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بزمن فرستاد پس زمین افتاد مانند و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 مرغ از آسمان بزمن افتادند که کس از ایشان بزرگتر است پس حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 ایشان از حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 از این همان او در صد خلق کرد پس حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 که نزد ایشان بیایند و از زون درندگان دشمنی است که حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 منقول است که مکش آدم و حوا در بهشت تا پس از آنکه هفت ساعت توان ساعتها با هم دنیا تا خوردند و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بزمن فرستاد پس زمین افتاد مانند و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 نکره بودند و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بهشت ساکن میکرد و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 احاطه بفعل تو نمود و گفت هر روز کار از راست حجت بر من ظاهر می شود که تو را از زمین و حوا برتر است و در بهشت معتبر است که حوا بر حوا برتر است و در بهشت فرود آمدند و حوا را از خاک
 بجهت تو کردم و نام ترا در آسمانهای خود بلند کردم و ابتدایم بگرامت تو در بهشت خود ساکن گردانیدم و نکردم اینها را مگر برای

از بیکم
 در بیان احوال
 حضرت آدم و حوا
 علیهما السلام
 چه بگویم

در بیان احوال
 حضرت آدم و حوا
 علیهما السلام
 چه بگویم

مثنی

کتاب فی الحقیقه فی حقایق حقایق

خوشنوی من از تو برای اینکه تو را افکارم باینچ انکدر که با منی شوی و جیب پنهان شده باشی چون آدم و در کار اخبار از دست تو
 حق تعالی فهمود که ای آدم منم خدایم که خلق کردم خیز پیش از شر خلق کردم صحت خود را پیش از غضب مقدم داشتی که پیش
 پیش از خوار کردن پندت مقدم کردی پس از آنکه در حق تعالی گردن ای آدم ای پنهانی که ترا از اندر خشت گفتند که شیطا
 دشمن تو و زوجه تو است شمار از حد زعفرانم پیش از آنکه داخل جنت شود و گفتند شما اگر از آن وقت خود را از دستم کاران بفرس
 خورد و غاصی من خواهد بود ای آدم مجاور من نباشد در جنت عاجز نیامد که من را برورد و کار من جنت تو و ما تمام است مست
 کردیم بر نفس خود و نافرمانی کردیم و اگر نیامدی ما را و درم نکتی از زبان کاران خواهیم بود پس چون اقرار کردند برای تو کار خود
 بگناه و اعتراض کردند که چه خدای ایشان غلام است نداد که او را از او خدایند در جنت تو به ایشان را قبول کرد و فهمود ای آدم پنهان
 رو تو و جنت تو و جیب من اگر صلاح کار خود بکنند شمار از با صلاح آورم و اگر از برای من کارا کنند شمار از قوت دم و اگر خود را در
 مرض خوشنوی من را و در بدست ساعت تا پیش خوشنوی شمار و اگر از من خایف باشی ای آدم که نام شمار از غضب پیش آدم و حوا اگر گفتند
 پروردگار این ما را یاری کند که خود را با صلاح او پروردگار ما را با ما از منم بخشود پس که از اندر حق تعالی فرمود که هر کس بکند
 تو بکند بشوین تا تو بشمار قبول کنی منم پنهانی قبول کنند و عجزان آدم گفتند پس کار این ما را پنهان بر جنت خود بسوی
 محبوب من بر پنهانی خود را در جنت خود قبول کنند و پنهانی قبول کنند و عجزان آدم گفتند پس کار این ما را پنهان بر جنت خود بسوی
 و حوا را بر مرد و پس هر چه را ایشانند با آسمان بلند کردند و صدا بگردد و در کار خدای بلند کردند و در نهایت خود را بختی که کردند
 پس نداد از جانب خدا بل ایشان رسید که هر کس بکند بعد از آنکه از شمار از ضعیف شدنم گفتند بر مرد کارا که ما بگریزیم و است با
 و ان ما را از حوا بر مرد کار خود پروردگار مانع شد پس تقدیر ملائکه تو و عوالم را ما ظاهر شد و کار ما را مضطرب کرد
 بزراعت بنام خود و در و شامیدن پنهان و وحشت شد بگناه رسید است از جلال که در میان ما انداختند پس خداوند در جنت
 ایشان آدم که در جنت خود پنهانی که منم خدایند در جنت خود و حوا که آدم و حوا را چون شکایت کردند بشوین پس بر پنهانی ایشان
 چشم از چشم شکایت و تقزیه بگو و صبر فرما ایشان از این مفارقت جنت جمع کن میان آدم و حوا در آن خیمه که در جنت آدم پنهانی
 و جنت و پنهانی ایشان و نصب کن خیمه برای ایشان بر آن بلیت که در میان ما است یعنی جایی که پنهانی از آنکه پنهان
 که ملائکه بلند کرده بود پس هر چه را پنهانی آورد و ان مطهر ارکان و پنهانی که بود و در اظهار با کرد و آدم از صف حوا را از مرد و مرد
 او مرد و مرد و در پنهانی جاداد و عوالم با قوت سرخ بود چون نور و روشنی آن عوالم که همه را که حوا را از این
 کرد و روشنی هر طرف منم شد پس بر این سبب حرم محرم شد از برای حرم منم عوالم چون از جنت بود و این سبب تعالی حوا را
 در جنت مضاعف کرد پنهانی و پنهانی ضاعف کرد پنهانی و پنهانی خیمه را که از اطراف ان کشیدند بقدر سجد الخرم بود
 و پنهانی از فضا شکایت بود و بر فضا است دیگر از طلا خاص جنت بود و پنهانی از این با پنهانی از غوازی جنت بود پس خداوند حوا را
 که فر فرست بر خیمه هفتاد هزار ملک را که از آنرا است نمایند از مردان جنت حوا را که حوا را با پنهانی حوا را از این
 همه و کعبه پس نازل شدند ملائکه نزد خیمه میبوند و از آنرا است پنهانی از سلطان و طوائف که در جنت بود و در آن
 خانه جنت چون هر روز در شب پنهانی در آنرا است پنهانی از طوائف که در جنت بود و در آن
 پس حوا را از حوا که در جنت است که برود حوا را آدم و حوا را ایشان را در آن از مواضع پنهانی خانه منم حوا را که در جنت از ملائکه
 بر زمین فرست که بلند کنند پنهانی خانه حوا را از برای ملائکه که حوا را خلق منم از فرزند ان آدم علیه السلام پس حوا را از حوا را نازل
 شد و ایشان از آن خیمه چرخ کرد و از جای خانه کعبه دور کرد و حوا را از آن مکان برداشت و آدم را بر صفا و حوا را بر مرد گذا
 و حوا را با پنهانی آدم و حوا را ملائکه گفتند ای حوا را که گفتند حوا را از این مکان دور کردی و جلال منم اما انداختی پنهانی
 روی خوشنوی خدا چنین حکمت برای ما دانسته و مقصد ساخت است حوا را گفت که چشم غضب نبود و دیگر از جانب حق تعالی
 کسی سوال نمیتواند کرد از آنکه کندی آدم بدست که هفتاد هزار ملک که حوا را بر زمین فرست که حوا را پنهانی حوا را از این
 خانه و پنهانی حوا را سوال کردند که برای ایشان بنام حوا را پنهانی حوا را که در جنت بود و در آن طوائف کنند پنهانی حوا را
 در دو بیت لعمرو طوائف که در جنت حوا را حوا را از آنجا دور کرد و حوا را با پنهانی آدم گفت که چشم شد بقدر
 خدا و امرش که در جنت است پس آدم بر صفا و حوا را بر مرد و حوا را از آنجا دور کرد و حوا را از آنجا دور کرد و حوا را از آنجا دور کرد

خودم

ایشان

این کتاب در بیان حقایق حقایق است
 و در بیان حقایق حقایق است
 و در بیان حقایق حقایق است

در بیان خلق آدم و حوا و اولاد ایشان علی بن ابی طالب

من

از صفای او آمد و توجه در شد از شوق و آرزوی سلام کند در میان صفای او و او را می بود که در وقت که در بالا کفایت بود
 حوا را مبدی چون بود می سید نظر او غلب شد و حوا را در و داد می دید که با او را می کرده باشد پس چون از او جدا شد
 و مرده ولد بدو و بدو را ترک کرد بجهت بالا رفت هر دو از اسلام کرد پس در و در میان کعبه گردند و نظر کردند که با ایشان خانه بلند شد
 است و از خدا سوال کردند که ایشان را بجان خود بر گردانند تا از مرده پایش آمد و توجه صفای او و بر صفا ایشان در و بجان کعبه کرد
 و دعا کرد پس از اشتاق شد بخوار از صفای او آمد و توجه در شد بهمان طریق سابق تا آنکه سر مرتبه رفت و سر مرتبه و کشت
 بصفا بر کشت دعا کرد که خدا بمان او روز جانش تواجیح کند تا این چنین دعا کرد پس خدا را شناخت عاری هر دو را مستجاب کرد
 و آنوقت زوال شمع بود پس جبرئیل به نزد آدم آمد و او بر صفا ایشان بود و بجانب کعبه دعا می کرد پس جبرئیل فرود آمد از صفا
 و طبق شوی این آدم از صفا فرود آمد و رفت بشکوه مثل مرثیه بگو و بگو مرده بالا رفت خبر داد حوا را با صفا جبرئیل خبر داد
 بود پس هر دو شادی کردند که ندانند که پیش او حد شکر خدا را آوردند پس این سبب می شود که هفت شوط میان صفای او و بنوی که
 آدم هم کرد طواف کنند پس جبرئیل آمد و ایشان را خبر داد که در حقیقت است که در پیشگاه خدا از بسکی از صفا و سنی از
 مرده و سنی از طوفان سنی از صفا و سنی از صفا است که بخت شرفست بلند کنند پس در حقیقت جبرئیل که بناکن ایشان را و تمام کن در بنا کرد
 جبرئیل از هم تاسک را با هم خدا از جاهای از ضایع است که داشت در هر جا که خدا امر کرد بود در کفهای خانه در آن پیشگاه خدا که خدا
 جان و مقدر فرمود و نشانهای از صفا و سنی که در حقیقت است که ایشان را تمام کن بسکی که امانت در کو اوقیس سپرد شده است پس
 الا شوری و در کاه برای آن قرار ده یکی از جانب شرق بود یکی از جانب مغرب پس در کاه شاد ملائکه برودن طواف کردند
 پس چون آدم و حوا نظر کردند بشکوه ملائکه که برودن در خانه طواف میکنند و هفت شوط دور خانه طواف کردند پس جبرئیل آمد
 که طواف کنند چیزی که حضورند و این در همان روز بود که زمین آمد بودند و هفت شوط از حضرت حناق علیه السلام منقولست که آدم بر صفا
 چهل سجد کرد بعد از آنکه هر که دست بر پشت بر پهن آمدن از حوا خدا پس جبرئیل او را نازل شد و گفت آدم چرا که بر میگویی گفت
 چون تکم و حال آنکه خدا را از حوا خود پیرون کرد بدینا فرشتگان گفتی آدم تو بر کن جو خدا گفت چون تو بر گم پس حوا بیرون
 قبر از نور فرشتگان در موضع کعبه که نور شمس طمع کرد بدو که هفتاد مرتبه دعا کرد پس خدا امر کرد جبرئیل را که نشانها برود و حرم بگذراند
 پس روز هشتم از جبرئیل آمد نزد آدم هم و گفت بر خیز و او را از حرم بیرون برد و امر کرد او را که غسل بکند و احرام بپوشد و کعبه را
 و تلبیس تعلیم نمود و پیرون آمدش از هفتاد مرتبه دعا کرد پس او را در روز هشتم ذی الحجه بعد از احرام بیرون
 و شب در منو ماندند و چون صبح شد بیرون برد او را بسجده فاطمه و خدیجه و زینب و غیره شدند امر کرد او را که قطع کردن تلبیس غسل کردن
 و چون از نماز عشاء رخ شد جبرئیل امر کرد او را که دستها دعا و تعلیم نمودن کلان را که تلقا نمود بود از پروردگار و آنکه
 ایتنا اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم و ظلمت نفسی فاعترفت لانی انت الغفور الرحیم سبحانک اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم
 انت علمت سوره و ظلمت نفسی و اعترفت باین بنی فاعترفت لانی انت الغفور الرحیم سبحانک اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم
 و ظلمت نفسی و اعترفت باین بنی فاعترفت لانی انت الغفور الرحیم سبحانک اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم انت علمت سوره
 خدای نمود و سپردت چون آفتاب فرود فتادم را بر کوه بلند شربت را غلبا ند چون صبح شد استاد بر کوه مشرف الخیر خدا را
 خواند بکله چند و خدا تو پیش را قبول کرد پس جبرئیل او را آورد یعنی امر کرد او را که سوره اشاد پس بر کرد و پند او را بسجده و پیرون
 جبرئیل از سید شیطان بر سر راه او آمد و گفتی آدم را از کجا آمدی پس جبرئیل امر کرد او را که هفت سجدت بر او بیندازد و با هر سجدت
 اگر بگوید چون تو شیطان هست جزه ناپسند از سید شیطان است که گفت با او را هفت سجدت بر او زده هفت سجدت و با هر سجدت
 الله که گفت پس شیطان هفت توبه نخواست پس شد و با هر سجدت سجدت بر او زده و با هر سجدت سجدت بر او زده و با هر سجدت
 رفت و جبرئیل گفت که بعد از این او را هر که بخواند در جبرئیل آدم را آورد بسجده که بر کرد او را که هفت شوط طواف کنند پس
 گفت که خدا توبه ترا قبول کرد و زینت بر تو جلال شد پس آدم بچش تمام کرد و ملائکه او را باطل ملاقات کردند و گفتی آدم
 حج نمونبول بلند چنانکه ما پیش برده هزار سال حج بپوشانند که او بود در حدیث جبرئیل منقولست که ملائکه از سخن او گوشتند
 در وقتیکه از غایت روانه شد و حدیث حسن بکر فرمود که چون آدم طواف خانه کعبه کرد و سجدت بر او کفایت کرد و این آثار
 بجای خود بکن پس آدم گفت برود کار او عمل کند از روی همت بر عمل بر حقیقت حق تعالی می نمود با او که ای آدم هر که از زمین نماند

گفته است که در این کتاب

و اعترفت باین بنی فاعترفت لانی انت الغفور الرحیم سبحانک اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم انت علمت سوره و ظلمت نفسی و اعترفت باین بنی فاعترفت لانی انت الغفور الرحیم سبحانک اللهم و یهدنا لهذا الصراط المستقیم

من

در بیان طهارت و طهارت علیها السلام

تو این مکان بیاید و اقرار بکاهان خود بکنند و ایضا از منم و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون حضرت امام
 کعبه را بنا کرد و طواف کرد و در کعبه گفت هر عمل کنند زاندری هست و من عمل کرده ام پس عرض سید باو که ای آدم سوال کن که گفت
 کاهه از ایام زوجهی سید باو که از زنده شد ایام گفت در وقت مرگ من بیایم بعد از من و سید باو که ای آدم هر که از ایشان آید
 بکاه خود بکند چنانچه تو کردی ای آدم ز من او را و در ذابقی من کوراست که چون فرزند زاده شد زان کاه آدم پیشش نهد و زنی نزد
 آنحضرت نشسته بودند و عرض میکردند و آنحضرت ساکت بود گفتند ای پدر چرا عرض میکنی که گفتی بفرزندتان من چون حق تعالی مرا
 از جوار خود برین کرد عهد کردی بمن که سخن بگو تا بر کبری بخوانم پس حضرت مومنان را عرض کرد که ای آدم منقولست که
 چون آدم و حوا علیهما السلام ترکیب ترک او شدند ایشان از هفت پیرن کردند و آدم را بصفا و حوا را بریه و این سبب صفا و اصف گفتند
 که آدم مصطفی و بر کبریه خدای فرستاد و مرده را مرگ گفتند چون مرده را و فرود آمد پس آدم گفت که خدا منی میان من و حوا نهادی
 مگر زانی که او بر من جلال نیست و اگر بر من جلال است و بی تو با من بر صفا نازل میشد پس آدم دوری میکرد از حوا و روزها نزد او می
 بر می روی با او سخن میگفت و چون شب میشد و میرسید که در خواب او غائب شود و بر میگشت بصفا و شب را بخامی ماند و آدم موعظی
 بنزد حوا داشت و این سبب نازل شد گفتند چون آنس آدم بود در وقت که خدا باو سخن میگفت و رسولی بر نزد او میفرستاد پس خدا
 متکذبت انعام کرد بر او بتوبه و تقوی نمود که چند آیه چون تکلم با آنها کرد تو به او اش را قبول کرد و جبرئیل را بفرستاد گفت
 السلام علیک ای آدم توبه کنده از خطی خود و صبر کنده بر بدی خود بدست که حق تعالی مرا بخواست و فرستاد است که تقوی تو کنمت
 گفت که آنها پاک شوی پس دستش را گرفت و بر دست خود خانه کعبه بر روی بر او فرستاد که سینه او را بر محازی بتالمو بود پس جبرئیل
 گفت ای آدم خط بکش بر در سامان بر که بزودی برین خواهد آمد از برای تو خانه از باو که قبله تو و قبله فرزندان تو باشد بعد
 از تو چون آدم خط کشید خدا برای او از برای خانه پیرن را و در از باو و حجر الاسود فرستاد از شهر مکه و از اقیانوس نورانی
 بود و از برای این میباشد که مشرکان دست بر آن مالتند پس از نجاست مشرکان حجر سینه شد و امر کرد جبرئیل آدم را که حج کند طلب
 آمدنش که در کاه خود نزد جمیع مشاعر و خبر داد که خدا او را امر زد و امر کرد او را که سنگ نهضای حرها را از مشط الحرام بردارد پس
 چون بموضع حرها رسید مشطان بر سر راه او آمد و گفت ای آدم از آن کجا میروی جبرئیل گفت باو سخن کرد و او را هفت سنگ برین
 و ناهرسنگی افتاد که بر کوهی آدم چنین که تا از حرمش افراغ شد و پیشتر او را امر کرد که در قبر باو بیاید که خدا بناورد یعنی که بکشد و اگر
 لود که ستر باشد برای تواضع و تسکین بر خدای پس امر کرد که هفت شوط در در خانه کعبه طواف کند و هفت شوط سعی کند پس
 صفا و بر که ابتدا کند بصفا و ختم کند بر پیشانی بدان هفت شوط و کرد در خانه کعبه طواف کند و این طواف ناست که هیچ
 عمر و جلال نیست که خراج کند از نان تا این طواف آنکند پس چون آدم همه اعمال را انجام داد و جبرئیل باو گفت که حق تعالی کاهان تو را
 آمرزید و توبه را قبول کرد و زوجه را از برای تو حلال کرد پس گشت آدم امر زنده و توبه را مقبول شد و زانش بر او حلال شد
 و بسند معتبر منقولست که حضرت شاول علیه السلام طواف کرد و در وقت نماز در میان خانه و حجر الاسود و او فرمود که توبه آدم نم
 در اینجا مقبول شد و برایت خبرم بگو منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که چون آدم حج کرد از چه چیز سر او را
 تراشیدند فرمود که جبرئیل علیه السلام با قوت از هفت تا و چون بر سر او مالید و هوا از سرش بخت بسند موقوف از حضرت شاول
 منقولست که چون آدم علیه السلام بر سر همد فرود آمد پس حجر الاسود را با او افتاد از من و این با قوت سرخ بود در پیش من و چون آدم
 از او بدست ساخت بر روی آن افتاد و بوسید پس از او بدست و او در دست خود که از سبکبویان منگ میشد جبرئیل از
 او میگوشت بر میباید شد و هرگاه جبرئیل بر زانی آمد و گفت که جبرئیل گفت هرگاه اندوهی در خود بباید
 بگو لا حول و لا قوه الا بالله و عامر حاتم از و هب فایت که اند که آدم علیه السلام فرود آمد بر کوهی که مشرف است بود که از با سحر
 گفتند پس خدا امر کرد که بر کوهی که در پیش من برای او بچسبید شد و قد من بر هیچ بخاز من واقع نشد مگر محو و در وقت سال بر صفا رفت
 هفت کرد پس خدای را اسلحه فرود بیاورد و بچسبید که از برای او فرستاد که در جای کعبه نصب کند و ندان چندان با قوت سعی
 بود و در داشت از طلا یکی مشعور و دیگری مغز بود و در قتل در او او پیش بود از نور و در کن نازل شد یعنی حجر الاسود و از آن تا
 آنسند بود از با قوت هفت و کردی حرمش آدم بود که بران می نشست از چمن پیوسته در جای کعبه توبه آدم از بدستش پس خدای
 از جبرئیل با سامان بالا برد و فرزند آن آدم یعنی خانه از کل تمام ساختند و همیشه محو بود و در طوفان عرف نشد و توبه را بر همه علیهم

در بیان طهارت و طهارت علیها السلام

در بیان طهارت و طهارت علیها السلام

در بیان طهارت و طهارت علیها السلام

در بیان بندگی و اطاعت و طاعت و بندگی خداوند

م

قبول نکرد آنچه آدم نمکند شد و این خوارگشت جو شد و دیند معتبر از خضر پیام محمد بنابر علی السلام منقولست که خضر آدم را
مرتبه بیاورد که با آمدن پناه و هفصد مرتبه برای سجده و سبصد مرتبه برای عمر و دیند صوم از حضرت صفاق علیه منقولست
که چون آدم از بهشت بزمین آمد و طعام خورد در کف خود قمل و سنجینی یافت پس جبرئیل شکایت کرد جبرئیل گفت بکناری برو
رفت فضل از او جدا شد و در طرف عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود که بدر شما آدم بلند بود مانند خضر
خوناقی بلند شصت ذراع بود و دیند معتبر منقولست که از حضرت صفاق علیه السلام پرسیدند که طول قامت خضر چقدر بود
و فتی که زمین فرود آمد و قامت او چقدر بود فرمود که نافتانم که در کتاب مبراهیمین صلوات الله علیه که چون آدم از جبر
حوار از زمین فرستاد پاهای آدم بر کوه صفا بود و سرش نزد افق آسمان بود بدر سینه او شکایت کرد خدا از این بر او مهر سپیدان کرد و نافتان
پس خلق کرد جبرئیل که آدم شکایت کرد جبرئیل از کرمی افتاد بر او افتاداری بد و طولش نامعقاران زاع کرد بزراع او و رفت
بد حوا را و طولش را سی پنج ذراع کرد ان بزراع او و موضعش که در آن کرمی افتاد از حضرت از کرمی افتاد نافتان که افتاد از حوا را و نافتان
او نیز جنت افکاس بود باشد با از این جهت بود است که از پستانای طول قامتش در زیر سق و درختی و مغاوت پستانها منقولست
شد و معنیست که مراد هفتان زاع که بدن ان باشد که قامت اول هفتان زاع شد بزراع قامت اخر تا منافات با ستوا و خلقت
نداشته باشد با آنکه مراد بزراع زاع هفتان متخاف از زمان باشد با مراد کرمی باشد که آدم از برای مردم مقر فرمود که چیزها را با
پناهند و همچنین در باب جواهر و جوه جاریست و در جود پستانها یک در این محل است که در بحار الانوار ذکر کرده اند و دیند معتبر
از امام محمد بنابر علی السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی آدم را از زمین فرستاد امر کرد او را که بدست خود نرفت
کنند از عقب سعی خود بخورد بعد از بهشت و در زمان آن پس در وقت سال ناله و افغان و کوه کرد بر مغارقت بهشت پس از برای
بجهت رفت و سوزن مسوئبت مراد مجاز باشد که در کف است ای و در کاه من با امر خلق نکردی خدا تو کردم اما از روح خود بر من
ندیدم که فرمود که آدم گفت با هم را در بهشت خود ساکن نکردی فرمود که آدم گفت با هم را در جنت تو بر من سبقت نکردی بر غضب فرمود که آدم
خواست از تو فرود کرد اما جبرئیل که در کف آدم گفت لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاعترف انک انت الغفور الرحیم پس خدا او را دم
کرد و تو را از او قبول کرد بدر سینه او تواب حاکمست و دیند معتبر منقولست از حضرت صفاق علیه السلام که چون حق تعالی خواست
که تو را آدم را قبول کند جبرئیل را بگو او فرستاد پس او گفت اسلام علیک ای آدم صبر کن در ایلامی خود خدا مرا بگو تو فرستاد است
که پیام تو توان مناسد را که خدا میخواهد که تو بر تراسب قبول کند و جبرئیل دستش را گرفت و او را بر نزد مکان که پس از آن
از آسمان نازل شد و بر او مکان که نام او سبابه افکند بقدر بنا که جبرئیل گفت که بنیای خود خط بکش و در این سبابه این حد
حرم را با او نمود و او خط کشید و در حریم پیش او را برد یعنی با او نمود موضع جهنم و از این خط که کشید بر او را منجمد کرد و از این صفات بر
او را در اینجا بان داشت و گفت چون آفتاب غروب کند هفت مرتبه اعتراف بکنام خود بکن پس چون آدم چنین بین با سببها
معترفیام عرض گفتند که آدم در اینجا اعتراف بکنام خود کرد پس این سنتی در قرآن نازل و مقر شد که در اینجا اعتراف بکنام خود میکنند
چنانچه بعد از ایشان اعتراف کرد و از خدا توبه سئوال کند چنانچه بعد از ایشان آدم سئوال کرد پس امر کرد جبرئیل او را که باز کرد از عزافت
پس گفت بر کوه که هفت کانه را کرد او را بر کوه که چنانچه مرتبه الله اکبر بگوید پس در ثلاث شب مشعر امر رسید پس جمع کرد در اینجا
سپاهان از شام و خفتن پس سبب مشعر امر جمع نامیدند زیرا که آدم هرگز در راجع کرد در وقت خفتن پس امر کرد او را که بخوابد
بطای مشعر پس خوابید تا صبح طالع شد پس امر کرد او را که بر کوه مشعر را آورد و امر کرد که نزد طلوع آفتاب هفت مرتبه اعتراف بکنام
خود بکند هفت مرتبه از خط توبه و از پیش کلام بطلید پس در چندین کرد و برای این دو اعتراف معترف شد پس در وقت توبه یک در مشعر
نامستو باشد در روز نداشت که اگر کسی عزافت داد و بنامد و مشعر را بدو نایب خود کرد باشد پس از مشعر روانه شد و حاجت رسید
پس امر کرد او را که در روز رکت نماز بکند در مسجد نبوی که قرآنی مبارک را بخواند پس او را قبول کند و بدانند که خدا توبه را قبول
کرده است و مستوشد در روز نداشت که ایشان قرآنی که نند پس آدم قرآنی آورد و خدا قرآنی او را قبول کرد و خدا انشای آسمان فرستاد
که قرآنی او را بقبول کرد پس او را جبرئیل گفت که خدا احسان کرد پس تو که مناسک اعلم تو کرد و توبه تو را باها قبول کرد پس سر خود را
تراش برای تواضع شکستگی از خدا چون قرآنی تو را قبول کرد پس آدم سر خود را تراشید از برای فریفتی از برای خدا پس جبرئیل
وستادم را گرفت و در دیو خان که پس با پس بر سر راه آدم نزد جبرئیل و گفت ای آدم بکنام فرمود گفت ای آدم او را بهشت سنک

در بیان بندگی و طاعت و بندگی خداوند

در بیان بندگی و طاعت و بندگی خداوند

در بیان بندگی و طاعت و بندگی خداوند

م